

شرح پاره‌ای از عبارات لوح حوریّه (بخش دوم)

سهیل کمالی

۶- «مَا اطَّلَعَ بِهَا نَفْسٌ إِلَّا اللَّهُ ... وَ طَهَّرَ اللَّهُ ذَيْلَ عِصْمَتِهَا عَنْ عِرْفَانِ مَلَأَ الْأَسْمَاءَ فِي جِبْرُوتِ الْبَقَاءِ.» (صص ۶۴۸-۶۴۷)

مضمون آنکه در خصوص حوریّه میفرمایند که هیچکس از «او» خبری نداشته مگر حضرت پروردگار ... و حضرت کبریاء دامن عصمت «او» را از عرفان ملاً اَسْمَاء که در جبروت بقا ساکنند پاک و مطهر نگاه داشته است.

اینکه این ظهور را حتّی از عرفان انبیاء - که ملاً اَسْمَاء در جبروت بقا رمزی از آنست^۱ - نیز مقدّس بدانند مطلبی است که در کتب آسمانی، و نیز در الواح مبارکه به کرات ذکر شده است. در انجیل در خصوص یوم الله چنین آمده که نه فرشتگان، و نه حتّی خود مسیح قادر بر فهم کیفیت آن یوم نتوانند بود: «و بر حقیقت آن روز و آن ساعت سوای پدر، نه ملائکه آسمان و نه فرزند انسان هیچ يك مطلع نیست.»^۲

جمال ابهی در لوحی همین بیان مسیح را، و نیز پیش از آن بیان حضرت باب را در خصوص این یوم نقل نمودند:

«و همچنین نقطه اولی روح ما سِوَاهُ فِدَاهُ میفرماید: «قُلْ هُوَ نَبَأٌ لَمْ يُحِطْ بِعَلْمِهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ لَا تَعْلَمُونَ» معذک این قوم بی انصاف گفته اند آنچه گفته اند. این آن نباء عظیمی است که در جمیع کتب مذکور و مسطور است، و احدی جز نفس حقّ بر حین ظهور مطلع و آگاه نه. این است آن ساعتی که حضرت روح از او اخبار نموده میفرماید: «وَ أَمَّا ذَلِكَ الْيَوْمُ وَ تِلْكَ السَّاعَةُ ۖ فَلَا يَعْلَمُ بِهَمَا أَحَدٌ وَ لَا الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ فِي السَّمَاءِ وَ لَا الْإِبْنُ إِلَّا الْأَبُ.»^۳

حضرت ولی امرالله در توقیعی در خصوص عظمت ظهور حضرت بهاءالله بیاناتی فرموده و آنگاه به نقل پاره ای از نصوص جمال ابهی مبادرت ورزیده اند:

«این کور مقدّس به شأنی منیع و رفیع است که نسبتش به حقّ داده شده، و انبیای اولوالعزم و مرسلین مستظّلین در ظلّ آن شارعین قدیر متعاقباً متزایداً به مقتضای نشو و ارتقای اهل ارض و استعداد روحانی عباد به آن بشارت داده، ولی بر کیفیت آن بتمامها آگاه نگشته، و بر حسب ادراکات خلق شمه ای از عظمت آن را بیان فرموده اند ... در بیان عظمت ظهور خویش که مبدء و مطلع این کور مقدّس است جمال قدم میفرماید: «... مظاهر قبل هیچ يك بر کیفیت این ظهور بتمامه آگاه نه الا علی قدر معلوم.»^۴

همچنین از حضرت رسول نقل است که خطاب به مُرسِل رسل فرمود: "سُبْحَانَكَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ"^۵ یعنی ما تو را آنچنان که باید نشناختیم. و حضرت بهاء‌الله با عنایت به سخن رسول الله، در خصوص ظهور خویش در لوح رئیس فرمودند:

"هَذَا يَوْمٌ لَوْ أَدْرَكَهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ لَقَالَ قَدْ عَرَفْنَاكَ يَا مَقْصُودَ الْمُرْسَلِينَ."^۶

بدین مضمون که اگر محمد رسول الله این روز را درک مینمود البتّه بانگ برمیآورد: 'به راستی که تو را شناختیم ای خواسته قلب مرسلین'.

و در لوحی دیگر همین مضمون را با تأکید بیشتری بیان فرمودند:

"امروز روزی است که حبیب به 'قَدْ عَرَفْنَاكَ' ناطق، و کلیم به 'إِنِّي قَدْ رَأَيْتُكَ' ذاکر."^۷

که مراد از 'حبیب'، حضرت محمد و اشاره به بیان ایشان است که در بالا نقل نمودیم. و قسمت دوم بیان نیز اشاره به داستان موسی کلیم الله است که پیشتر از درگاه حق 'لن ترانی' شنید، اما چون این روز را درک نمود فریاد برآورد: 'به راستی که تو را مشاهده مینمایم'.

در اینجا این توضیح لازم به نظر میرسد که اسماء، و عالم اسماء در آثار الهی به معانی گوناگونی به کار رفته است. از جمله حضرت عبدالبهاء در لوحی از جهان خاکی به عنوان عالم اسماء تعبیر نموده اند.^۸ همچنین در الواح مبارکه در خصوص اسماء الهی بیانات بسیار وارد گردیده. نیز اسماء در مقامی بر انبیاء و اولیاء تطبیق گردیده است. حضرت بهاء‌الله در لوحی می‌فرمایند:

"بِرْ هِرْ صَاحِبِ بَصْرِي وَاضِحٍ وَ مَبْرَهِنٍ بُوْدَه كِه مَقْصُودِ از آفرینش موجودات معرفتِ حَقّ بُوْدَه وَ خَوَاهِدِ بُوْدَه. وَ بَسِي لَائِحٍ وَ مَحْقَقِ اسْتِ كِه اَيْنِ مَعْرِفَتِ بِه وَ هِم تَمَامِ نَشُودِ وَ بِه ظَنِّ اِتْمَامِ نَبْذِيرِد، زِيْرَا كِه دَر عَالَمِ الْفَاظِ جَمِيْعِ فِرَقِ مَخْتَلَفَه شَرِيْكَد، چنانچه ملاحظه میشود که ساکنین ارض کلاً و طراً خود را مخلوق و مرزوق میدانند و در ظلّ اسماء و صفات الهی خود را ساکن میدانند. چنانچه هر ملّت و مذهبی، اسامی چندی در میان ایشان هست که آن اسماء را شرایط فیض الهیه و وسائل رحمت ربانیه میدانند. پس در این مقام جمیع من فی الارض شريك و سهمیند، منتها اینست که در اسامی مختلفند. چنانچه السن جمیع مختلف است همان قسم اولیا و اصفیای ایشان هم مختلف است. در این صورت اهل حَقّ را برهانی محقق باید و دلیل و مقامی محکم شاید تا ممتاز باشند از جمیع ممکنات و قناعت به آنچه ناس به او متمسکند ننمایند."^۹

این مفهوم، یعنی تطبیق 'اسم' و 'اسماء' بر مظاهر مقدسه، نزد متقدمین امرالله نیز چندان مفهوم ناآشنایی نبوده است. جناب اشراق خاوری در مقاله ای که در آن به شرح نقش نگین اسم اعظم پرداخته اند، در همان ابتدا توضیح داده اند که "اسم"، عبارت است از هر

کدام از مظاهر مقدسه الهیه که همه بر يك مسمًا، یعنی حضرت پروردگار، دلالت دارند. و هم بیان نمودند که بر همین منوال مراد از "اسم اعظم" همانا عظیمترین ظهورات الهیه، یعنی ظهور کلی الهی است.^{۱۰} اینکه ما در این بخش از لوح حوریه این معنی از "اسماء" را بر سایر معانی آن ترجیح دادیم تا حدودی مستند است به بیانات سورة القلم که در آن همین بیانات مشابه را در خصوص اهل جبروت و اهل ملکوت به کار برده اند. اصل بیانات مبارک در آن لوح در همین مقاله ذیل توضیح 'کشف قناع' نقل شده است. آنچه در سورة القلم بیان شده خلاصه اش این بیت مولاناست در غزلیات شمس که فرمود:

گفتم این روی فرشته است عجب یا بشر است؟ گفت این غیر فرشته ست و بشر هیچ مگو

۷- "كَانَهَا مَشَتْ عَلَى الْخَطِّ الْإِسْتِوَاءِ فِي قُطْبِ الْهَوَاءِ" (ص ۶۴۸)

یعنی گویی که "او" در گوشه آسمان بر خط استواء راه میبیمود.

اینکه در ابتدای برون آمدن حوریه، مسیر حرکت او را در میانه آسمان و زمین فرموده اند در سایر الواح حوریه نیز دیده میشود. در سورة القلم خطاب به حوریه فرمودند:

"أَنْزَلِي عَنْ مَكْمَنِ الْأَعْلَى وَ قَفِي بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ"^{۱۱}

یعنی از جایگاه اعلاى خودت فرود آی، و در میانه آسمان و زمین بایست.

شبهه همین مضمون در سورة هیکل نیز عیناً در خصوص حوریه وارد گردید.^{۱۲} نیز در لوحی که در خصوص حوریه امانت سخن گفتند فرمودند که حوریه ای نورا از غرفه خویش بیرون آمد و راست در "وسط السماء" ایستاد، و به بانگی بلند خویشتن را به عنوان "الأمانة" به عالمیان معرفی نمود.^{۱۳}

و اما تعبیر "خط الاستواء" را دقیقاً به همین صورت، ما در سورة الحوریه که یکی از سوره‌های کتاب قیوم‌الاسماء میباشد در توصیف خود حضرت باب می‌یابیم. در این سوره ابتدا توضیحاتی در خصوص حوریه الفردوس بیان شده که در ضمن همین مقاله اشاره خواهیم نمود، اما در ادامه با اشاره به 'جوان خوش سیمای عربی'، یعنی شخص حضرت باب، و در مورد ایشان بیان نموده اند "كَانَتْ قَدْ رَأَيْتُهُ مُتَّحَرِّكاً عَلَى الْخَطِّ الْإِسْتِوَاءِ."^{۱۴} که تطابق عینی دارد با مضمون بیان مبارک در لوح حوریه.

تطابق ظهور در "خط الاستواء" بر ظهور حضرت باب را در الواح حضرت عبدالبهاء نیز شاهد هستیم. در لوحی فرموده اند حضرت نقطه اولی نوری هستند که در دایره معدل النهار (که در نجوم قدیم آسمان را به دو سطح مساوی تقسیم مینمود) تابان شده اند و هم کوکبی هستند که در خط استواء درخشیده اند:

"التَّجِيَّةُ وَ النَّاءُ عَلَى النَّوْرِ السَّاطِعِ فِي دَائِرَةِ مُعَدِّلِ النَّهَارِ وَ الْكُوكَبِ اللَّامِعِ فِي خَطِّ

الْإِسْتِوَاءِ جَمَالِهِ الْأَعْلَى وَ نُقْطَتِهِ الْأُولَى."^{۱۵}

همچنین در لوح دیگری، از دو جنت صحبت می‌فرمایند که یکی ظهور حضرت اعلیٰ است و دومی ظهور حضرت بهاء‌الله. در توصیف جنت ظهور حضرت اعلیٰ می‌فرمایند که حق به جمیع اسماء و صفات در آن جلوگر گردید، و از میان آن انهارى از کافور جریان یافت، و چشمه‌ای جوشید که مقرّبین از آن نوشیدند، و قصرها در آن به پا گردید، و حوریّات در آن بدن‌ها را به زیباترین طراز بیاراستند. و آنگاه می‌فرماید که خورشید آن جنت در میانه آسمان، درست بر ”خطّ الاستواء“ مستقرّ گردیده است بقوله العزیز:

”وَ اسْتَقَرَّتْ شَمْسُهَا فِي كِبِدِ السَّمَاءِ مُنْتَهَى نَقْطَةِ الْاَوْجِ خَطِّ الْاِسْتِوَاءِ مِنْ اَزْلِ الْاَزَالِ وَ تَلَالُأَ نَجْوْمُهَا عَنِ افْقِ التَّقْدِيسِ اِلَى دَهْرِ الدَّاهِرِينَ.“^{۱۶}

اینکه در قیوم الأسماء حضرت باب را به عنوان حوریّه‌ای معرفی نموده که بر ”خطّ الاستواء“ مشی میکند، و نیز حضرت عبدالبهاء ظهور حضرت اعلیٰ را به عنوان ستاره درخشان در ”خطّ الاستواء“، و هم کوکبی معرفی مینمایند که دقیقاً در همان نقطه‌ای ظاهر شده که آسمان به دو نیم میشود، در واقع میتواند اشاره‌ای باشد به مقام ظهور حضرت اعلیٰ در حد فاصل میانه کور آدم و کور بهائی. در توضیح واو و قضیه سرّ التّنکیس لرمز الرّئیس که در کتاب اقدس وارد شده از زبان مبیین آیات الله خوانده ایم که ”و“ اول که عدد آن شش است اشاره به ظهورات الهیه در کور آدم دارد. ”ا“ که در میانه دو واو قرار گرفته عبارت از الف قائمه یعنی ظهور حضرت باب است. ”و“ دوم نیز اشاره به ظهور حضرت بهاء‌الله دارد که خود در عظمت برابری میکند با تمام واو اول^{۱۷} در واقع ظهور ایشان همان خطّ میانه‌ای است که قوس نزول و صعود در آن به یکدیگر آمیخته میشوند. از پیش ذیل عنوان ”مکتوبه علی جبینها البیضاء“ گفتیم که ظهور ایشان در عالم طبیعت شبیه می‌گردد به شفق سرخ‌رنگی که روز را از شب جدا میکند، نه جزوی از روز است و نه پاره‌ای از شب است، اما در هر حال پس از غروب است. دور بهائی نیز با اظهار امر حضرت باب در سال ۱۲۶۰ آغاز می‌گردد، سال یکم بدیع. در جای دیگری از همین مقالات، ذیل توضیح کفن کردن حوریّه، در خصوص آمیختگی ظهور حضرت باب و حضرت بهاء‌الله بیشتر توضیح داده خواهد شد.

در نظر نگارنده، دلیل آنکه حضرت بهاء‌الله در این لوح، حوریّه را به عنوان کسی که گویی بر ”الخطّ الاستواء“ مشی مینمود توصیف نمودند، با توجه به شباهت تامّ این توصیف با بیان قیوم الأسماء که باز در وصف حضرت باب می‌فرماید گویا او را بر ”الخطّ الاستواء“ متحرّک یافته اند، همانا آن بوده تا خوانندگان هشیار از میان بابیان زمان را – که بدون شكّ با قیوم الأسماء بیش از هر اثری آشنا بوده اند – متوجّه مقصود و معنای منظور خویش در لوح مبارك حوریّه نمایند. در خصوص شباهت توصیف حوریّه در این

لوح با سوره الحوریه قیوم الأسماء - که تماماً در توصیف خود حضرت باب نگاشته شده بود - در مواقع دیگری در این مقاله باز هم سخن خواهیم گفت.

۸- «كَأَنِّي وَجَدْتُ بِأَنَّ سِلْسِلَةَ الْوُجُودِ يَتَحَرَّكُ مِنْ حَرَكَهٍ خَطِّهَا تَحْتَ رِجْلِهَا» (ص ۶۴۸) بیان فوق که در آن جنبش جهان هستی را وابسته به خط مشی حوریه دانسته اند شباهت کاملی دارد با بیان مبارک در صلوة کبیر. در آنجا نیز خطاب به خورشیدی که جمال ابهی و علی اعلیٰ مطالع آن هستند می‌گوییم که تشبیب ما به ریسمانی است که به حرکت آن تمام ممکنات به جنبش در می‌آیند:

«يَا مَقْصُودَ الْعَالَمِ وَ مَحْبُوبَ الْأُمَمِ تَرَانِي مُقْبِلاً إِلَيْكَ مُنْقَطِعاً عَمَّا سِوَاكَ مُتَمَسِّكاً بِحَبْلِكَ الَّذِي بَحَرَكَتِهِ تَحَرَّكَتِ الْمُمْكِنَاتُ.»

و این هر دو بی شباهت به «عُرْوَةُ الْوُثْقَى» نیست که شرح آن را باید در آثار مبارکه جست.

با الهام از همین عبارت، در مقام مثال میتوان جهان را همچون برکه ای تصور نمود که راکد بود و آرام، بی جنب و جوش و بی هیچ خروش. «او» که قطب عالم بود، و نقطه مرکز هستی که همه عالم طائف حول اوست، چون پای در آن نهاد در جان این برکه راکد شوری در افکند، و در او اضطرابی انداخت، و شور و نشوری پدید آورد. بی تردید همه عالم جنبش از جنبش او بود، و مسیری که او میپیمود، همان، خط سیری میشد تا عالم در آن، و بر جای گامهای او قدم نهد؛ در واقع همان گونه که در کتاب بیان حکم فرمودند که قبله، شمس حقیقت باشد که به هر کجا رفت قبله نیز با او بگردد تا زمانی که در مرقد خویش آرام گیرد، به همین گونه او به حقیقت، و در بطن جهان تکوین، «قبله همه عالم» بود. همه عالم میگشت به همان سو که او میگشت. در واقع خود او عبارت از همان «صراط» بود که مقصد عالم و لذا مسیر حرکت عالم به وجود «او» معلوم میشد. همین تعبیر «صراط» را، حضرت باب در قیوم الأسماء با عنوان بدیع «خَطّاً مُسْتَقِيماً» بر ظهور خویش منطبق فرموده اند.^{۱۸}

عبارت عنوان و نیز جمله صلوة کبیر، در توضیح ارتباط و مواجهه بین کلمه الله و مسیر تاریخ حیات بشری، معنایی بسیار بسیار بلند دارند، و نگارنده در مقاله ای که در آن به شرح عبارات صلوة کبیر پرداخته است معنا و مقصود را مفصلاً بررسی خواهد نمود، و در اینجا ضرورتی به تکرار سخن نیست. بسنده میکنیم به نقل بیانی از حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس که در آن مقاله نیز به عنوان بیان کلیدی بر آن تکیه شده است:

«طَوْبِي لِمَنْ وَجَدَ عَرَفَ الْمَعَانِي مِنْ آثَرِ هَذَا الْقَلَمِ الَّذِي إِذَا تَحَرَّكَ فَاحْتُ نَسْمَةُ اللَّهِ فِيمَا سِوَاهُ وَ إِذَا تَوَقَّفَ ظَهَرَتْ كَيْنُونَةُ الْإِطْمِينَانِ فِي الْإِمْكَانِ تَعَالَى الرَّحْمَنُ مُظْهِرٌ هَذَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.»^{۱۹}

بدین مضمون که خوشا به حال آن کس که بوی خوش معانی را از سوی این قلم یافت، [قلمی] که هرگاه به حرکت در می‌آید نسیم الهی در همه چیز می‌وزد، و آنگاه که از حرکت باز می‌ایستد جوهر اطمینان در عالم امکان ظهور می‌یابد. بلند مرتبه است حضرت رحمان که ظاهر کننده همچو فضل عظیمی است.

۹- «وَجَدْتُ فِي نَفْسِي وَلَهَا مِنْ شَوْقِهَا» (ص ۶۴۸)

بدین مضمون که در درون خویش شور و ولهی از شوق «او» یافتیم. در اینجا یادآوری بیان حضرت بهاءالله شیرین است که در توصیف ظهور حضرت باب فرمودند:

«فِيهَا اتَّحَدُ الْحَبِيبُ وَالْمَحْبُوبُ»^{۲۰}

یعنی در وجود ایشان حبیب و محبوب به هم آمیخته اند. چنین است که در آغاز لوح حوریه او محبوب است و حضرت ابهی در وجود خویش وله و شوقی عظیم از حضور او می‌یابند، و در بخشهای پایانی لوح است که حوریه، حضرت بهاءالله را به عنوان محبوب عالمیان مینامد و خویش را غرق در عشق جمال ابهائش می‌یابد.

آنچه گفته شد احساسی است در درون مظهر امر که بر اساس آثار حضرت بهاءالله بویی از آن به مشام ما رسیده است. اما نمود بیرونی این مطلب را میتوان در حقیقت تاریخی، یعنی رفتار حضرت بهاءالله در ایام بطون، پیش از اظهار امر مبارک و نیز پیش از نسخ احکام بیان به نزول کتاب اقدس مشهود دید. در مقاله دوم ضمن تلاش برای گشودن رمز لوح حوریه و کلمات عالیات، در خصوص دوران بغداد مطالبی ذکر شد، و نیز در مورد دوران پیش از نزول کتاب اقدس بیان شد که در الواح عدیده نسبت نسخ احکام بیان را از خود دور نمودند، و در مورد دیگری همچون لوح احمد در توصیف ظهور حضرت باب به عنوان سلطان رُسل، با بیان «و اِنَّا لِأَمْرِهِ لَمِنَ الْعَامِلِينَ» نظر عنایت خویش را نسبت به احکام بیان ابراز فرمودند. لذا در اینجا چندان در خصوص اینکه در جای جای لوح حوریه خویشتن را واله و شیدایی شکوه و جمال حوریه یافته اند سخنی نمی‌گوییم، و بیانات ایشان پس از اولین بار تلاوت قیوم الأسماء که به ظاهر وسیله ایمان ایشان در عالم مُلک بوده را نقل نمی‌کنیم.^{۲۱} از میان بیانات جمال اقدس ابهی، صرفاً بسنده میکنیم به نقل يك بیان که در ایام بغداد در حاشیه نسخه اصلی کتاب ایقان به خط خویش نگاشته اند:

«و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضرم که شاید از عنایت الهی و فضل

سبحانی، این حرف مذکور مشهور در سبیل نقطه و مکمن مستور فدا شود و جان

دربازد. و اگر این خیال نبود فَوَ الَّذِي نَطَقَ الرُّوحَ بِأَمْرِهِ أَنِي در این بلد توقف

نمینمودم و کفی بالله شهید»^{۲۲}

و به پایان می‌بریم با نقل يك جمله از حضرت باب که در توصیف رفتار من یظهره الله پیش از اظهار امر خود فرمودند:

”مُرَاقِبِ نَفْسِ خُود بُوْدَه کِه بَر مَن یظْهَرَه اللهُ حَکْمَ نَکْرَدَه کِه اَوْن قَبْلَ از اَنکِه بَشْناسانْد بَه نَفْسِ خُود رَا کِه اَعْلَى جَنَّتِ اَوْسْت بَه حُدُودِ بَیْآن حَکْمِ خُواهِد فرمُود. ولی حین ظهَور بَر کُسی نیسْت کِه لِمَ و بِمَ دَر حُکْمِ او گوید زیْرَا کِه حُدُودِ بَیْآن کَلَّأ از اَوْسْت.“^{۲۳}

۱۰- ”رَفَعْتُ يَدِي إِلَيْهَا وَ كَشَفْتُ دَيْلَ الْقِنَاعِ عَنْ كَتْفِهَا“ (ص ۴۶۸) و نیز ”رَفَعْتُ يَدِي مَرَّةً أُخْرَى وَ كَشَفْتُ تَدْيًا مِنْ تَدْيِهَا الَّذِي كَانَ مَسْتَوْرًا خَلْفَ قَمِيصِهَا“ (ص ۴۶۹)
خلاصه مضمون آنکه دست انداختم و قناع از کتف حوریه برداشتم. و هم در بیان دوم است که باری دیگر دستم را بلند نمودم و یکی از دو سینه 'او' را که در پس قمیص پنهان بود عریان نمودم.

به طور کلی مفهوم صفحات آغازین لوح مبارک، ظهور حضرت باب، و مراحل اظهار امر آن حضرت و رشد و نمو آیین حضرت باب است. این مضمون مفهوم محوری کلمات عالیات نیز هست. و هم در آن فقره کلمات مکنونه که در خطاب به بابیان فرمودند: ”در بادیه‌های عدم بودی...“ باز مراد تواند که همین جریان رشد و نمو ظهور الهی باشد. اینکه مراد از برداشتن حجاب از موهای حوریه، و پس از آن عریان نمودن سینه حوریه کدام يك از مقامات میتواند باشد خود درخور تحقیق مفصل است. در بیانات مبارکه گاهی از تعبیر پستان و نوشیدن شیر از پستان صرفاً از همان مفهوم متداول آن، یعنی تربیت و نشو و نما در ظلّ حمایت و عنایت حضرت پروردگار سود جسته اند. اینجاست که در فقره کلمات مکنونه که از پیش اشارت نمودیم در خصوص توجه تامّ و رحمت شامل حضرت خداوندی به جامعه بابی فرمودند ”دو چشمه شیر منیر از برای تو مقرر داشتم.“ و نیز در آثار حضرت ابهی خطاب به ازلیان و در خصوص ایشان به تکرار از تعبیر 'فطام'، یعنی از شیر بریده شدن طفل، در توصیف رفتار خویش با جامعه بابیان سخن گفتند،^{۲۴} یعنی تا زمانی که حکمت الهی اقتضا مینمود با جامعه بابی همچون طفلی شیرخوار مدارا نمودند و مقام خویش را اظهار نفرمودند، اما آنگاه که زمانش در رسید تا طعامهایی عالیتر از شیر به ایشان بخوراند، حضرات از این فطام به تشویش و اضطراب افتادند. حضرت عبدالبهاء نیز در بیانات خویش همین مفهوم از ”پستان“ و ”تدی“ را بسیار به کار گرفته اند، و در آثار ایشان ترکیباتی همچون ”پستان عنایت“،^{۲۵} ”پستان دهش“،^{۲۶} ”پستان معرفه الله“^{۲۷} بسیار دیده میشود که عموماً پس از این ترکیب به خاصیت تربیت و رشد و نموی که از اثر کلمه الله پدید میآید اشاره نموده اند. در یکجا همین اثر تربیت را در خصوص کتاب اقدس بیان نمودند بدین عبارت که ”سی سال جمیع

اطفال ملکوت را از پستان کتاب اقدس شیر عنایت نمودند تا این ضوابط و روابط الهیه در کینونات بشر تمکن تام حاصل نماید.^{۲۸} و در بیان تفسیر شتر حضرت صالح، که به نفس مبارک حضرت صالح تعبیر نمودند، چنین فرمودند که «از لبن معانی که پستان رحمانی آن وجود مبارک است رزق روحانی و لبن رحمانی نازل.»^{۲۹}

و اما پستان در آثار حضرت بهاءالله آنجا که در خصوص حوریه سخن گفته باشند به معنایی کاملاً متفاوت به کار رفته است. در واقع اینکه ابتدا موهای حوریه را بیرون انداخته اند، و بعد از چندی یکی از سینه‌های حوریه را برای اهل عالم غریبان نموده اند، میتواند اشارتی به مخفی نمودن مقامات حضرت باب در سالهای اول ظهور، و کشف تدریجی مقامات ایشان داشته باشد. برای فهم این معنی بگذارید تا ابتدا این معنی، یعنی عریان شدن سینه را در برخی از الواح حوریه که در آنها مراد از حوریه واضحاً مقامات ظهور خود حضرت بهاءالله بوده و ارسی نماییم، و آنگاه همان مضامین را در خصوص ظهور حضرت اعلی نیز جستجو کنیم.

۱.۱۰ - مفهوم حجاب در ارتباط با مقام و ظهور حضرت بهاءالله

صریح بیان مبارک در سورة القلم آنست که گیسوان خوشبوی حوریه، عطر الهی خویش را از سینه‌های او برگرفته اند. در این اثر خطاب به «حوریه البهاء» میفرمایند تا گیسوان خود را بر گرد سینه‌هایش بیاویزد تا عطر آن عالم را معطر نماید:

«أَنْ يَا حُورِيَّةَ الْبِهَاءِ ... أَنْ أَطَّلَعِي عَنْ أَفْقِ الرَّضْوَانِ بِجَمَالِ الرَّحْمَنِ وَ عَلَّقِي حَوْلَ نَدْبِيكَ مِنْ جَعْدِكَ الرِّيحَانَ لِتَهْبُ عَلَى الْعَالَمِينَ نَفْحَاتُ رَبِّكَ الْمَنَانِ أَيَّاكَ أَنْ لَا تَسْتُرِي تَرَائِبَ الْمَفْصُورِ عَنْ مَلَأِ الظُّهُورِ وَ غِلَالَةَ الْأُفْدَى عَنْ لَحْظَاتِ الْأُسِّ ...»^{۳۰}

در اینکه امر فرمودند تا گیسوان را بر گرد سینه‌ها بیاویزد تلویحی نهفته است و آن اینکه بسا که کنار زدن قناع، و نمایاندن گیسوان حوریه در واقع خود حجابی است برای مخفی نمودن مقامات عالینتری که از آن تعبیر به سینه‌های حوریه نموده اند. در چند لوح دیگر حضرت بهاءالله این مطلب را بیان فرموده اند. از جمله در لوحی صریحاً میفرمایند که گیسوی من، روپوشی است که به آن جمال را میپوشانم تا مبادا چشم نامحرمان بر آن بیفتد. این چنین رخسار عزیز خویش را از [نگاه] مشرکین مصون نگاه میداریم:

«هُوَ، شَعْرِي شِعَارِي، بِهِ أُسْتُرُ جَمَالِي لِئَلَّا تَقَعَ عَلَيْهِ عُيُونُ الْأَغْيَارِ مِنْ عِبَادِي، كَذَلِكَ نَسْتُرُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ جَمَالَ عَزِّي مَنِيْعًا.»^{۳۱}

همچنین در لوحی دیگر به همین مضمون فرمودند:

«هُوَ الْبَاقِي بِبِقَاءِ نَفْسِهِ، أَظْهَرْتُ مَاءَ الْحَيَوَانِ مِنْ كَوْثَرِ فَمِي كَمَا سَتَرْتُ شَمْسَ الْحَيَوَانِ خَلْفَ شَعْرِي، أَي فِي ظُلُمَاتِ شَعْرِي أَخْفَيْتُ أَنْوَارَ جَمَالِي لِيَكُونَ ظَاهِرُهُ

ظلمةً و باطنه نوراً علی نورٍ فوق کلِّ نورٍ. كذلك ظَهَرَ الأسرارُ مِن قلمِ المختار. ۳۲

خلاصه معنی آنکه آب زندگانی را از کوثر دهان خویش ظاهر فرمودم، همان گونه که خورشید زندگانی را در پس گیسوی خود مخفی نموده ام. یعنی پرتوی جمال خود را در سیاهی گیسوانم پنهان داشته ام، تا ظاهرش تاریکی باشد و باطنش نور علی نور. این چنین اسرار الهی از قلم حضرت مختار ظاهر شد.

شبیبه همین مضمون در حدیثی از حضرت رسول وارد شده که به تکرار در کتب صوفیه نقل گردیده است. از پیامبر نقل نموده اند که فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَ ظُلْمَةٍ لَوْ كَشَفَهَا لِأَحْرَقَتْ سَبْحَاتُ وَجْهِهِ كُلَّ مَنْ أَدْرَكَهُ بَصَرُهُ.» ۳۳ یعنی حضرت خداوند را هفتاد هزار حجاب است از نور و ظلمت، که اگر یکی از آنها برداشته شود پرتوی رخسار پروردگار هر آن کس را که دیده اش بر آن بیفتد خواهد سوزانید. ما در مقاله دوم از این سلسله که به گشودن رمز لوح حوریه و کلمات عالیات اختصاص یافته بود، بیانات متعددی از حضرت بهاءالله نقل نمودیم که رخسار خویش در دوران بغداد را در پس هفتاد هزار حجاب بیان نمودند، و اظهار امر مبارک را برداشتن تنها حجابی از این حجابها اعلان فرمودند.

اگر اولین مرحله ظهور را خود حضور او در این عالم ولو در پس پشت حجاب و قناع بدانیم، آنگاه کشف قناع و نمایاندن گیسوان، مقامی فراتر، و در پی آن نمایاندن سینه مرحله ای عمیقتر از کشف مقامات حقیقی این ظهور خواهد بود. پُر واضح است که عالیترین و آخرین مرحله از مراحل فاش نمودن مقامات ظهور، همانا عریان شدن حوریه خواهد بود از سر تا به پا. در سوره القلم هر چند معنای گیسوان و سینه‌ها را برای ما بیان ننموده اند، اما قلم اعلی معنای عریان ظاهر شدن حوریه را با صراحت تمام برای ما توضیح و تبیین نموده اند، و بر همین اساس میتوان تلاشی نمود تا معنای گیسو افشاندن، و عریان نمودن سینه‌ها را فهم نمود. پیشتر ذیل عنوان ۱ و هم سایر عناوینها بحثی به میان آمد که مقام این ظهور همانا نه مقام نبوت است، و نه رسالت. یوم، یوم الله است، و ظهور، ظهور حضرت مرسِل رسل و مُنزل کتب. اظهار این مقام عالی، یعنی اینکه دامان ایشان از «ملکوت الخلق» که مقام انسان کامل باشد، و نیز از «جبروت الامر» که جهان انبیاء و پیامبران باشد می‌زا و منزّه و مقدّس است، همانا همین عریان نمودن حوریه البهاء است از هر آن چیزی که غیر از مقام و شأن خود اوست:

«أَنْ يَا حُورِيَّةَ الْبَقَاءِ أَنْ أَخْرَجِي مِنْ مَكْمَنِ الْبَقَاءِ ثُمَّ طَهَّرِي بِصَرَكَ الْأَطْهَرِ عَنْ وَجْهِهِ الْبَشَرِ تَاللهِ الْحَقِّ لَنْ يُدْرِكَكَ إِلَّا أَهْلُ النَّظَرِ مِنْ هَذَا الْمُنْظَرِ الْأَكْبَرِ دَعَى مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ عَنْ يَمِينِكَ وَ جَبْرُوتِ الصِّفَاتِ عَنْ يَسَارِكَ ثُمَّ اشْرُقِي بِإِذْنِي عَنْ أَفْقِ

عِصْمَتِي عَرِيَّةً عَمَّا خُلِقَ فِي جَبْرُوتِ الْأَمْرِ وَ مَعْرِيَّةً عَمَّا نُوتَ فِي مَلَكُوتِ الْخَلْقِ
لِيُظَهَرَ بِكَ طِرَازُ اللَّهِ فِي كُلِّ مَا سَوِيَهُ ثُمَّ غَنَى عَلَى أَحْسَنِ النَّعْمَاتِ ...”^{۳۴}

صراحتاً میفرماید عریان شدن حوریه بدین معناست که خویش را از آنچه از جنس جبروت و ملکوت است مبرا نماید، و حقیقت ألوهی خویش را بی پرده نمایان سازد. و آن حقیقتی که تا به امروز از دیده‌ها پنهان بوده و در پس پرده عصمت حضرت پروردگار نهفته بوده همین ظهور لاهوت و هاهوت در دل عالم خاک است که در ذیل عنوان یکم توضیح مختصری بر آن گذشت. در همین فقره که از سورة القلم نقل شد ابتدا مؤکداً از حوریه خواسته اند تا ملکوت را به کناری اندازد، و جبروت را نیز از خود دور کند، و باز در ادامه بیان باری دیگر در تاکید کلام خویش گفتند تا از آنچه که در 'جبروت الامر' خلق شده تن خود را برهنه نماید، و عریان شود از هر آنچه که در 'ملکوت الخلق' به وجود آمده است. دقیقاً همین مضمون را در خصوص حوریه لوح حوریه فرموده اند. بر پیشانی سپید حوریه با جوهری سرخ‌رنگ چنین نوشته شده بود:

”تَاللَّهِ هَذَا لِحُورِيَّةٍ مَا أَطَّلَعْتُ بِهَا نَفْسُ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَ طَهَّرَ اللَّهُ ذَيْلَ عِصْمَتِهَا
عَنْ عِرْفَانَ مِلْأِ الْأَسْمَاءِ فِي جَبْرُوتِ الْبَقَاءِ وَ جَمَالِهَا عَنْ أَبْصُرِ مَنْ فِي مَلَكُوتِ
الْإِنْسَاءِ.“

که باز به صراحت تمام دامان او را از عرفان ساکنان جبروت و اهل ملکوت منزّه نموده است.

در بیانات مبارکه به صراحت تمام فرمودند آن حقیقتی که از چشم همگان مکتوم بوده، و تنها در یوم ظهور حضرت موعود بر اهل آن پدیدار خواهد شد عبارت است از رُخ گشودن لاهوت و هاهوت در دل عالم خاک. در بیانی در خصوص آن کلمه ای که قائم به آن ناطق میشود، و سیصد و سیزده نفر از ثقبای عالم که مقام ایشان پس از مقام امامان است فرار اختیار مینمایند فرمودند که مراد چیزی نبوده جز از ادعای الوهیت در این ظهور اعظم:

”جميع علماء به این کلمه ناطق بودند و مکرر در زمان طفولیت نفس حق اصغا
نموده میگفتند: 'آیا آن کلمه قائم چه کلمه ایست که ثقباً از آن فرار اختیار
مینمایند؟' بگو آن کلمه حال ظاهر و شما قبل از استماع فرار اختیار نموده اید و
ملتفت نیستید، و آن کلمه مبارکه مکنونه مخزوننه مصونه اینست: 'هو در قمیص
أنا ظاهر، و مکنون به أنا المشهود ناطق.' اینست آن کلمه ای که فرائص مُشرکین
از آن مرتعد شده. سبحان الله در جمیع کتب قبل، عظمت این یوم و عظمت ظهور
و عظمت آیات و عظمت کلمه و عظمت استقامت و عظمت شأن و مقام ذکر شده.
معذلك خلق از او غافل و مُحْتَجِب. انبیاء لِقای این یوم را امل بودند. داود

میفرماید: «مَنْ يَقْوَدُنِي إِلَى الْمَدِينَةِ الْمُحَصَّنَةِ؟» مدینه محصنه عگاست و حصنش بسیار محکم و مظلوم در آن مسجون. در اکثری از صحف و کتب الهی ذکر این یوم به کمال تصریح مذکور و مسطور.^{۳۵}

همین مضمون را بعینه در لوحی دیگر بیان نمودند، و آن کلمه را دقیقاً به همین صورت باری دیگر بیان نموده اند:

«سُبْحَانَ اللَّهِ فِي كَوْدِكِي مِشْنَبِدِيمِ فُلَانِ عَالِمٍ فِي كَلِمَةٍ قَائِمٍ سَخْنٍ مِیْگَوِیْدِ كِهْ اَزْ اَحَادِیْثٍ وَ اَخْبَارٍ بِهْ مَا رَسِیْدِهْ یَوْمِ ظَهْوَرٍ، اَنْ حَضْرَتِ بِهْ كَلِمَهْ اِیْ تَكَلَّمْ مِیْفرماید، وَ نُقْبَاءِ كَلِّ اَزْ اَنْ كَلِمَهْ عَلِیَا اجْتِنَابِ مِیْنَمَیْنِدِ وَ فِرَارِ اَخْتِیَارِ مِیْكَنَنْدِ. اِیَا اَنْ كَلِمَهْ چِیْسْتِ كِهْ اَعْلَى الْخَلْقِ اَزْ حَقِّ اِعْرَاضِ مِیْنَمَیْنِدِ؟ اِیْ مَعِشْرِ جَاهِلَانِ، اَنْ كَلِمَهْ اِیْنَسْتِ وَ دَرِ اِیْنِ حَیْنِ مِیْفرماید: «هُوَ دَرِ قَمِیْصِ اَنَا ظَاهِرٍ، وَ مَكْنُونِ بِهْ اَنَا اَلْمَشْهُودِ نَاطِقٍ»، نَشْنِیْدِهْ فِرَارِ اَخْتِیَارِ نَمُودِیْدِ. بَگُو اِیْنَسْتِ اَنْ كَلِمَهْ اِیْ كِهْ اَزْ سَطُوْتَشْ فِرَائِصِ كَلِّ مَرْتَعِدِ اِلَّا مَنِ شَاءَ اللّٰهُ.»^{۳۶}

و قلم اعلی در الواح خویش توصیه نموده اند که نمیتوان برای آن کس که اعلی مقامات را نبوت و ولایت تصور نموده به کلمه ای قائل شد که نقبای ارض از آن فرار اختیار نموده اند:

«نُصِرْتِ حَقَّ وَ تَبْلِیْغِ اَمْرِشْ بِهْ حَكْمَتِ وَ بَیْانِ بُوْدِهْ وَ خَوَاطِیْ بُوْدِ. وَ بَیْانِ هَمْ بَایْذِ بِهْ اَنْدَازَهْ هَرِ نَفْسِی ظَاهِرِ شُودِ. بَگُو اِیْ دُوسْتَانِ، اَزْ قَبْلِ اَزْ قَلَمِ اَعْلَى جَارِی وَ نَازِلِ كِهْ حَبَه‌هَیْ حَكْمَتِ وَ عِرْفَانِ اَلْهِیِ رَا دَرِ اَرْضِ طَبِیْئَهْ جَدِیْدِهْ مَبْذُولِ دَارِیْدِ. شَمَا اَطْبَآیْ مَعْنُوی هَسْتِیْدِ وَ حُكْمَایِ حَقِیْقِی. نَاسِ بِهْ مَرَضَهَیْ جَهْلِ وَ نَادَانِیْ مَبْتَلَا هَسْتَنْدِ. بَایْذِ مَرَضِ هَرِ یَكِ مَعْلُومِ شُودِ، وَ بَعْدِ بِهْ دِرِیَاقِ اِسْمِ اَعْظَمِ عَلِیْ قَدْرِهْ وَ مَقْدَارِهْ مَعَالِجِهْ گَرْدِ. مَثَلًا اِگَرِ یَكِیْ اَزْ اَهْلِ فِرْقَانِ كِهْ بِهْ مَرَضِ اَوْ هَامِ مَبْتَلَایْنِدِ وَ مَنْتَهَیْ سِیْرِ وَ عِرْفَانِشَانِ مَحْصُورِ اَسْتِ بِهْ نَقَابَتِ وَ وِلَایْتِ، دَرِ اَوَّلِ تَوْجِهْ ذِكْرِ الوَهِّیْتِ شُودِ الْبَیْئَهْ هَلَاكِ گَرْدِ... لَذَا بَایْذِ دَرِ اَوَّلِ اَمْرِ بِهْ قَدْرِ وَ سَعْتِ صَدْرِ اَوْ بَا اَوْ تَكَلَمِ نَمُودِ تَا اَزْ مَقَامِ طِفُولِیْتِ بِهْ رَتْبَهْ بَلُوْغِ فَاَنْزِ شُودِ.»^{۳۷}

در بیانی دیگر چنین فرمودند که طفل را باید ابتدا با شیر و خوراکی‌هایی سهل الهضم آماده نمود، آنگاه طعامهای دیگر را بر او عرضه داشت. سخن گفتن از نقابت و ولایت و نبوت و مثل آن همانا خوراکی سهل الهضم است برای ایجاد استعداد در قلوب:

«بَعْضِیْ اَزْ صَرَاطِ مَسْتَقِیْمِ حَكْمَتِ كِهْ اَسَّ اَسَاسِ مَدْنِیْتِ اَلْهِیَّهْ اَسْتِ اِنْحِرَافِ جُسْتِهْ اَنْدِ، مَثَلًا رَضِیْعِ رَا بِهْ جَایِ لَبَنِ، لَحْمِ مِیْدهَنْدِ. وَ مَرِیْضِ رَا بِهْ جَایِ تَرِیَاقِ، زَهْرِ. بَگُو اِیْ مَتَوْجِهَانِ اُفُقِ هِدَایْتِ، شَمَا اَطْبَآ وَ حَكْمَایِ حَقِیْقِی هَسْتِیْدِ. بَایْذِ بِهْ مُقْتَضَایِ اَوْقَاتِ وَ اَیَّامِ وَ نَفُوسِ نَاطِرِ بَاشِیْدِ. نَفْسِی كِهْ اَزْ ذِكْرِ وِلَایْتِ مَضْطَرَبِ مِیْشُودِ

چگونه قابل تحمّل ذکر الوهیت است؟ نفوسی که خود را از اُفویا و علمای اهل بیان میدانستند از ذکر الوهیت منصعق گشتند، تا چه رسد به نفوسی که در کور فرقان تربیت شده اند، و در دست علمای اوهام قرن‌ها مبتلی بوده اند. حبه‌های حکمت ربّانیّه را در اراضی جُرزه ضایع ننمایید. به اندازه هر نفسی تکلم کنید. کُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ مِقْدَارٌ. به مقدار باید طفل طلب را به لاین اخلاقِ مرضیه و اعمالِ طیبیه تربیت نمایید، و بعد به فواکه طیبیه ولایت و امثال آن تا به حدّ رشد و بلوغ رسد. در این وقت اگر به اطعمه انکار الوهیت و ربوبیت مرزوق شود باسی نخواهد بود ذات مقدّسش در کمال رأفت و رحمت و شفقت با عباد سلوک میفرماید. کلّ باید بر اثر قدم او مشی نمایند و به قدر طلب ذکر مطلوب کنند، و به مقدار عطش، صافی کوثر عرفان را مبدول دارند. إِنَّا خَلَقْنَا النَّفُوسَ أَطْوَاراً.^{۳۸}

۲.۱۰- واری دو نمونه از بیانات حضرت بهاءالله در خصوص حجاب

مطالبی که در بالا بیان گردید میتواند روشنگر دهها موضع از موارد مشکله در الواح حضرت بهاءالله و آثار حضرت باب باشد. ما در اینجا به جای آنکه ابتدا تمامی مطلب را توضیح دهیم و بعد این موارد را به عنوان شاهد ارائه دهیم، خوب است بدون ارائه يك توضیح کلی، دو نمونه از این موارد در آثار حضرت بهاءالله را به صورت مجزاً واری نماییم. در ضمن همین واری‌ها مفهوم بیان عنوان نیز بیش از پیش معلوم خواهد گردید. سپس بر سر گفتار خویش در توضیح این حجاب برای ظهور حضرت باب باز خواهیم گشت.

الف- حجاب الواحیه در تفسیر سوره والشّمس

مورد اوّل، بیان حضرت بهاءالله در تفسیر سوره والشّمس است که پیش از این ذیل عنوان مربوط به جوهر حمراء بر پیشانی حوریه آن را ذکر نمودیم و مختصر توضیحی هم بیان کردیم. اما شایسته است عین بیان را مجدداً نقل نماییم و قدری به تفصیل پیرامون آن سخن گوئیم. در سوره والشّمس از سوره‌های قرآن، حضرت خداوندی قسم یاد میکند به خورشید و تابندگی آن، و هم به ماه که از پی آن در می‌آید، و آنگاه به روز که خورشید را آشکار میکند، و بعد سوگند یاد میکند به شب که خورشید را فرو می‌پوشد. در تفسیری که حضرت بهاءالله به درخواست شیخ محمود مُفتی عکا بر سوره والشّمس نگاشته اند، معنایی از ”لیل“ به دست میدهند که کاملاً روشنگر بحث ما پیرامون ”حجاب“ است، یعنی همان حجابی که گفته شد مقامات حقیقی ظهور الهی در پس پُشت آن پنهان شده اند. بیان حقّ چنین است:

”وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا، وَالْمُفْصَدُ مِنَ اللَّيْلِ هُوَ حِجَابُ الْأَحَدِيَّةِ الَّذِي كَانَ مَسْتَوْرًا خَلْفَهُ النَّقْطَةُ الْحَقِيقِيَّةُ وَإِنَّمَا بَعْدَ تَنْزُلِهَا عَنْ مَقَامِهَا اسْتَقَرَّتْ فِي مَقَرِّ الْوَحْدَانِيَّةِ رُتْبَةً الْوَاحِدِيَّةِ وَكَانَتْ عَنْهَا الْأَلْفُ اللَّيْنِيَّةُ وَتَحْتَ حِجَابِ الْوَاحِدِيَّةِ ظَهَرَتْ بِالْأَلْفِ الْمُتَحَرِّكَةِ وَهِيَ الْأَلْفُ الْقَائِمَةُ. وَالْمُعْتَبِيُّ الْحِجَابُ. وَالْمُعْتَبِيُّ النَّقْطَةُ الْحَقِيقِيَّةُ الَّتِي كَانَتْ حَقِيقَةً شَمْسِ النَّبُوءَةِ“^{۳۹}

خلاصه مضمون آنکه در آیه 'قسم به شب آنگاه که خورشید را میپوشاند'، مقصود از شب، حجابِ احدیت است که نقطه حقیقت در پس آن پنهان بوده است. و همانا آن نقطه پس از آنکه از مقام اصلی خویش تنزل اختیار نمود در مقَرِّ وحدانیت، یعنی مقامِ احدیت مستقر گردید، و از همین الف لینیّه ظاهر شد. و این نقطه در ظلّ حجابِ واحدیت خود را به شکل الفِ متحرکه ظاهر نمود که همان الفِ قائمه باشد. پس آن چیز که پوشانیده است همان حجاب است، و چیزی که پوشیده شده است همانا نقطه حقیقیّه است که عبارت از حقیقت شمس نبوت باشد.

”حقیقه شمس النبوة“ در بیان مبارک، همان ”حقیقت محمدیه“ است که در اصطلاح عرفا مُراد از ”ذات احدیت به اعتبار تعین اول“^{۴۰} و این در اصطلاح اهل بهاء همان مقام مشیتِ اولیه است؛ مقام ”واحدیت“ عبارت از تعین ثانی مشیت است که همانا ظهور مشیتِ اولیه در مظاهر الهیه باشد؛ سایر بخشهای بیان مبارک را حضرت بهاءالله، به نیکوترین وجهی در تفسیر حروفات مقطعه توضیح فرمودند به این مضمون که ”نقطه“ که مقامش مقام احدیت است، خویشان را در ”الف“ ظاهر نمود، و مقام الف، مقام ”واحدیه“ است. و اینکه بیان شد همانا مقامی است که ذات مشیتِ اولیه، لباس اسماء بر تن کرده و به خلع صفات مخلع گردیده است.^{۴۱} خلاصه صورت ظاهری بیان مبارک آنست که مقام ”مشیتِ اولیه“ که مقامش مقام احدیت است در پشتِ حجابی پوشیده شده است، و آن حجاب عبارت از ”واحدیت“ است. و باز به تعبیری نو همین را بیان میفرمایند که نقطه حقیقت که مقامش فی الحقیقه مقام احدیت بوده است، خویش را در لباس ”الف“ ظاهر نموده است که رتبه اش رتبه واحدیت است؛ بیان مبارک در خصوص انواع الف، ارتباط مستقیمی با موضوع صحبت ما ندارد.^{۴۲}

در آیه قرآنی سوگند خورده اند به شب آنگاه که خورشید را میپوشاند. در ابتدای بیانی که از تفسیر والشمس نقل نمودیم، آن خورشیدی که در پس شب پوشیده شده را عبارت از ”احدیت“ دانسته اند. بیان حضرت عبدالبهاء که ذیل عنوان یکم نقل گردید به خوبی روشنگر معنی ”احدیت“ تواند باشد:

”مقام مظاهر قبل مقام نُبُوتِ کُبری بود، و مقام حضرت اعلیٰ الوهیت شهودی، و مقام جمال اقدس اقدم احدیت ذات هویت وجودی، و رتبه این عبد عبودیت محضه صرفه بحته حقیقی و هیچ تفسیر و تاویلی ندارد.“^{۴۳}

همچنین در قسمت پایانی بیان تفسیر و الشمس، آن خورشید را عبارت از ”حقیقت محمدیه“ دانسته اند که همان مشیت اولیه باشد. صریح بیان حضرت باب است که ”ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت اولیه باشد بهاء الله بوده و هست.“^{۴۴} در بیان تفسیر و الشمس فرموده اند که مقام مشیت اولیه در پس حجابی پوشیده شده است، و این حجاب که قرآن از آن به عنوان ”لیل“ یاد نموده، خود آن قدر مقدس است که حق متعال به آن سوگند یاد نموده است. پُر واضح است مضمون این بیان مبارک همان چیزی است که در بخشهای بالا در خصوص ”حجاب“ بیان نمودیم. یعنی آن ظهور عظیمی که مقامش ظهور کلی الهی بود، که مقامش حضرت احدیت بود، که مقامش ”حقیقت محمدیه“ یعنی مشیت اولیه بود، همو خویشتن را در میان مظاهر مقدسه و در لباس ایشان بر بقیه ظاهر نموده است. یا به تعبیر ملیح در لوح مبارک تفسیر و الشمس، حضرت احدیت، حجاب و احدیت را بر روی خویش نهاده است؛ در قرآن داستانی هست که شخصی جوای حقیقت، در پایان جستجوی خویش، خورشید را یافت که در چشمه ای جوشان [و یا بر اساس معنای دوم کلمه، چشمه ای گل آلود] غروب میکند. ذیل عنوان دیگری در همین مقاله خواهیم دید که حضرت عبدالبهاء همه آن داستان را نیز به همین ظهور عظیم تبیین نموده اند. همان خورشیدی که در لوح تفسیر و الشمس در پس حجاب لیل مستور شده، همان در آنجا در چشمه ای ”غروب میکند“ که عبارت از این ظهور است.

هم اکنون مفهوم دو بیان پیشین حضرت بهاء الله در مورد گیسوی خویش که فرمودند جمال خود را در پس آن مستور نموده اند واضح میگردد. در دعایی که ”پلسان الرمز و الإلغاز“ از قلم حضرت ابهی نازل گردیده، در وصف این زُلف میفرمایند که اگر این گیسو نبود هرگز مردمان توان دریافت کوچترین نکته ای از روی جانان را نمیداشتند. در واقع، هر چند این گیسو، حجابی شده است بر رخساره حضرت دلدار، اما از سویی آن مقدار که از روی و خوی یار میدانیم همه را مدیون همین جعد مشکین یار هستیم، وگرنه همچون جلوه او که کوه طور را متلاشی فرمود، به همان اشراق اول از وجه او همه نیست و نابود گردیده بودند. پس این گیسو، دو خاصیت در خود دارد: هم ”کاشف“ است، و هم ”ستار“:

”أشاهدُ بِأَنَّكَ جَعَلْتَ هَذَا الرُّوحَ طَرَازَ وَجْهِكَ وَ زِينَةَ طَلْعَتِكَ، وَ بِهِ تَظْهَرُ لَطَائِفُ أَسْرَارِ مَلَاَحَتِكَ وَ بِهِ تُسْتَرُّ شَمْسُ جَمَالِ قُدْسِ أَحَدِيَّتِكَ، بِذَلِكَ تَحْيَرْتُ وَ تَحْيَرْتُ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَاشِفُ السَّتَّارُ.“^{۴۵}

خلاصه مضمون آنکه مشاهده میکنم به اینکه تو این روح را طراز وجه خویش قرار داده ای و زینت رخسار خود کرده ای. و به آن لطایف اسرار ملاحظت را ظاهر میفرمایی، و هم خورشید زیبای احدیت تو بدان پوشیده میشود. هم من و هم همه ساکنان آسمانها و زمین بدان در شگفتی فرو رفته ایم، نیست خدایی جز تو که مقتدری و آشکار کننده و پوشاننده.

جالب اینجاست که باز هم مثل لوح تفسیر والشمس، آن خورشیدی که در پس این گیسو پوشیده میشود، نیست مگر مقام "احدیت"؛ در واقع، آن چیز که در تفسیر والشمس به عنوان "لیل"، و "حجاب الأحدیه" از آن یاد شده بود، در دهها لوح دیگر به تعبیر ملیح گیسو، و یا "شعر"، معبر گردیده است.

ب- "نی" به عنوان حجاب در مثنوی ابهی

در مثنوی ابهی فرموده اند: "چونکه نائی در جهان اغیار دید زان سبب نی را حجاب خود گزید."

از پیش یکی از اساتید بنده در خصوص این بیت مثنوی مبارک تحقیقی فرموده، و فی الجمله در يك مقام بر اساس قرآنی، تعبیر "نی" در این بیت جمال مبارک را بر سراینده نی نامه، یعنی مولانا جلال الدین رومی منطبق دانسته است.^{۴۶} در اینجا تلاش نگارنده آنست تا معنای دیگری نیز برای این بیت به دست دهد، چرا که بیت نقل شده از مثنوی مبارک، بر اساس ابیات پیشین و پسین آن، بیش از آنکه عنایتی به ادوار پیشین داشته باشد صحبت از حجابی میکند که در زمان نزول این اثر حاضر بوده است. یعنی در همان زمان نزول، حضرت نائی، خویشان را در پس حجابی که از آن به عنوان "نی" تعبیر فرموده مخفی نموده است. به نظر نگارنده، این حجاب، نیست جز همان که در بخشهای پیشین بر اساس تفسیر والشمس و سایر بیانات مبارکه توضیح آن گفته آمد. در مفاوضات مبارک "نی" را در اصطلاح کتب مقدسه عبارت از مقام نبی الهی دانستند. آنجا که این تعبیر در مکاشفات یوحنا به کار رفته ایشان تشریح فرمودند:

"از این 'نی' مقصود انسان کاملیست که تشبیه به نی گشته. و وجه تشبیه اینست نی چون درونش فارغ شود و از هر چیز خالی گردد نغمات بدیعی حاصل کند. و همچنین آواز و آهنگ او از خود او نیست بلکه الحان فی الحقیقه از نائیست که در او میدمد. همچنین آن نفس مبارک، قلب مقدسش از ما سوی الله فارغ و خالی و از تعلق به سایر شئون نفسانی بیزار و بری و دمساز به نفس رحمانیست، و هر بیانی که میفرماید از او نیست بلکه از نائی حقیقی و وحی الهی است. اینست که به نی تشبیه میفرماید."^{۴۷}

لذا میتوان برداشت نمود که مراد از 'نی' در این بیت مثنوی ابهی نیز به معنای مقام نبوت و مظهریت باشد. منتها در نظر نگارنده، سیاق ابیات مثنوی مبارک در این قسمت به گونه ای است که گویا تمام صحبت ایشان در خصوص حالیه ایام است و نه قصه‌های گذشته. یعنی در همان زمان نزول مثنوی مبارک خود را نائی ای معرفی میکنند که نی را حجاب خویش نموده است، نه اینکه این رخداد در گذشته واقع شده باشد:

| | |
|---|------------------------------|
| این زمان بشناس او را هم ز عشق | ”چون شنیدی ناله نی را ز عشق |
| تا نباشی بی خبر از شه مگر | چون شنیدی صوت نی نائی نگر |
| زان سبب نی را حجاب خود گزید | چونکه نائی در جهان اغیار دید |
| تا که جز نائی نبینی در جهان | پس تو بر در این حجابت یکزمان |
| تا ببینی جلوه وهاب را | همچو صفدر بردران احباب را |
| تا که آید نائیت اندر وثاق | همچو نی بخروش تو اندر فراق |
| سینه‌های عاشقان آید به جوش“ ^{۴۸} | چون در آید نائی دل در خروش |

تا آنجا که میفرماید:

| | |
|--|-----------------------------|
| تا بری بوئی از این گلزارها | ”پس ز نائی بشنو این اسرارها |
| خرمن هستی سلطانی بسوخت | یک شرر از نار عشقش بر فروخت |
| پرده اجلال سلطانان درید | چون جملش پرده از رخ برکشید |
| بر درید او صدر جان شهریار“ ^{۴۹} | خورد چون تیری ز مژگان نگار |

اینکه میفرماید ”پس تو بر در این حجابت یکزمان“، صراحتاً دلالت بر آن دارد که حجاب بودن نی برای حضرت نائی در زمان نزول اثر – که در دوران ادرنه به پایان رسیده است – نیز صادق می‌آمده؛ و نیز جالب است چند بیت پس از آنکه نی را حجابی برای نائی فرموده اند، و از پی آنکه به تلویح خویش را ’نائی‘ معرفی نموده اند اشاره به برکشیدن پرده از رخ سلطان جمال کردند. بنا بر آنچه گفته شد، به نظر این جانب مقصود از این بیت، و این تعبیر که نائی خود را در پس نی مخفی نموده است همانا ایامی است که حضرت ابهی مقام حقیقی خویش را در پس هفتاد هزار حجاب مستور نموده، و به مقاماتی دون مقام حقیقی، خویش را نمایان ساخته بودند.^{۵۰}

بنا بر بیان مبارک در تفسیر والشمس حتی آنکه مقام خویش را به عنوان مظهریت بیان نمودند، همین نیز خود مخفی شدن خورشید در پس ’لئیل‘ بوده است، یعنی مخفی شد ذات ’احدیّت‘ در پس حجاب ’واحدیّت‘، و یا به تعبیر مثنوی ابهی، پنهان شدن حضرت نائی در پس حجاب ’نی‘. در اینجا مجال آن نبود که همه تعبیرهای گوناگون از حجاب در آثار مبارکه را بررسی کنیم اما به بیان مختصر آن بسنده مینماییم که باز در الواح این دور بیان نمودند که ”آب حیات“، در این دور نیز در دل ”ظلمات“ جای گرفته است، و این

ظلمات با گیسوی یار هم معناست. و نیز همین شد که فرمودند مقام احدیت در این دور در "قمیص السّودیه"، یعنی پیراهنی سیاه‌رنگ خود را ظاهر نموده است.

۱۰.۳- مفهوم حجاب در خصوص ظهور حضرت باب

و اما تمام آنچه در بالا گفته شد به نحوی بارزتر و پدیدارتر در مورد ظهور حضرت باب صادق می‌آید. ایشان در ابتدای ظهور، مقام خویش را به مراتب پایینتر از مقام حقیقی نقطه اولی به اطرافیان معرفی نمودند. شاید برخی محققین در جستجوی اشاراتی، یا حتی بیانات به ظاهر صریحی در آثار اولیّه حضرت باب باشند که نشان دهد حضرت اعلی از همان ابتدا مقام خویش را برای سایرین بیان نموده اند، اما آن چیز که برای ما اهمیّت دارد اینست که این بیانات چه برداشتی را در نظر عموم جامعه مؤمنین و حتی افراد برجسته جامعه از مقام حضرت باب پدید آورده است. میدانیم که بنا بر روایت نبیل زرنندی، حتی جناب عظیم که از بزرگان اصحاب آن حضرت به حساب می‌آمده در سال پنجم از ظهور، یعنی شب پیش از مجلس ولیعهد ساعتها به مناجات با خدای خویش مشغول بود تا بتواند ادّعی قائمیت را از حضرت باب بپذیرد، و همین شد که حضرت باب فرمودند: "بین عظمت امر الهی به چه حدّ است، و ظهور امرالله چقدر عظیم است که امثال عظیم را مضطرب و پریشان خاطر میسازد."^{۵۱} ملاً عبدالخالق یزدی از مشاهیر علمای شیخیّه بود که به فرموده جمال ابهی "در اول امر که نقطه اولی روح ما سواه فداه در قمیص بابیت ظاهر اقبال نمود"، و حضرت باب در رساله دلائل السّبعه نام او را در کنار ملا علی برغانی به عنوان دو کس از بزرگان که بدیشان ایمان آورده اند به عنوان حجّتی یاد کرده اند. نامبرده هرچند فرزند خویش شیخ علی را نیز در راه امر اعلی به نصرت ملاً حسین فرستاده بود، اما هم او پس از آنکه توقیع حضرت باب مبنی بر ادّعی قائمیت را دریافت نمود صبحه زد و از امر الهی روی برگرداند.^{۵۲} نیز زمانی که در محفل بدشت تلاشی شد تا مقام این ظهور به عنوان ناسخ احکام قرآن اعلان گردد مهمه ای به پا گردید که شرح آن را در تاریخ امر مبارک خوانده ایم. عبدالخالق اصفهانی که بعدها در قلعه طبرسی به شهادت رسید در جریان بدشت حلقوم خویش را با تیغ برید تا شاهد چنان روزی نباشد.^{۵۳} قصد نگارنده آن بود تا پیش از نگاشتن همین رساله، به کمک جناب پرویز معینی تحقیق جامعی بنماید در خصوص برداشت بایبان اولیّه و درک ایشان از مقام حضرت باب و دعاوی آن حضرت، اما موانعی پیش آمد و این امر معوق ماند تا مجالی دیگر. در اینجا بسنده میکنیم به نقل سخنانی از جناب انیس زنوزی، و تفصیل بیشتر را به تحقیق وسیعتری در آینده، و نیز تحقیقات سایر دوستان موکول مینماییم.

مورّخ و محقّق گرانقدر اهل بهاء جناب فاضل مازندرانی در تاریخ ظهورالحقّ متن سؤال و جواب جناب انیس زنوزی با یکی از علمای شیخیّه را نقل نموده اند که حایز نهایت

درجه اهمّیت است. عمق بینش جناب انیس، و لحنی که برای بیان مطالب خویش انتخاب نموده است شایسته نهایت تمعّن است. متن این سؤال و جواب مفصل است، اما ما در اینجا فقط يك قسمت از گفته‌های ایشان را که به ادعاهای گوناگون حضرت باب پرداخته است نقل مینماییم:

”سؤال- از سیّد باب دعاوی مختلفه و اظهار مقامات متفاوته به صحت پیوسته. شما به کدام از آنها اعتقاد کرده اید؟

جواب- حضرت ایشان در سنه ۱۲۶۰، مبعوث شدند در حالی که اغلب انام، مُحْتَجِب به انواع حُجُب بودند، و حکمت الهیه اقتضا داشت که به تدریج ناس را به درجات عرفان ترقی دهند، و به مصداق ’أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ‘ که سنت الله در ایام ظهور هر يك از نقاط مشیّت بوده، در ابتدای امر به نام باب و عبید بقیة الله خود را معروف فرمودند که علی زعم القوم ایشانرا مبعوث از امام غائب محمّد بن الحسن تصوّر کردند. و لطیفه غیبیه در خلف هیکل منیر خودش پنهان بود، و فی الحقیقه باب و عبید من یُظْهَره الله اند که بعداً در آثارشان خصوصاً در کتاب مستطاب بیان و آثار اخیره شان واضح و عیان گردید. و چون عند العموم مشهور به قدس و تقوی و دیانت و امانت بودند جمعی از صلحاء اتقیاء، مخصوصاً از شیخیه به ایشان گرویدند. و آن حضرت به طریقه شیخ احسایی و سیّد رشتی رسائل متعدده مرقوم فرمودند، و در آنها مستحبات را به جای واجبات، و مکروهات را به جای محرّمات مقرر داشتند مثل اینکه در سجده نماز چهار مهر تربیت سیّدالشّهداء را برای کفّین و وجه و أنف لازم دانستند. و زیارت عاشوراء را واجب شمردند، و ادعیه و تعقیبات مفصله معین نمودند، و وجوب نماز جمعه را اعلان کردند، و در صحیفه اعتقادات موسوم به عدلیه در باب معرفه الله و معرفه الابواب و معرفه المعانی و معرفه الامام و معرفه الارکان و معرفه النّبء و معرفه النّجباء و اعدادهم و اوصافهم شرحی نگاشتند. و آیات خود را تحت کلمات ائمّه، و فوق کلمات شیخ و سیّد قرار دادند. و هیاکل و احراز و طلسمات کما قرّر عند القوم ترتیب دادند، و خود را مفسّر و مُبیین و مروّج قرآن و اسلام اعلان کردند، و تفسیر بر سوره مبارکه یوسف و بقره و کوثر و العصر و اَلَمْ نَشْرَحْ و فاتحه الکتاب و غیرها نوشتند، و جمیع اصحاب آن حضرت در اصول و فروع به غایت احتیاط عمل میکردند، و آن حضرت را باب علم الهی و افضل از شیخ و سیّد میشناختند. و حکم مذکوره آن حضرت سبب شد که امرشان در ایران و عراق عرب مرتفع گردید، و حتی در اصفهان نزدیک بود عموم اهالی منقلب شوند ولی فقها و رؤساء ملّت چون دیدند دعویشان بابتیّت، و برهانشان آیات، و احکامشان طاعات و عبادات است از عاقبت امر ایشان و مالّ حال خود ترسیدند، و به فکر علاج کار افتادند، عاقبت به مضامین برخی از آیاتشان که

ذکر رجعت شده بود دست آویز کرده، اتهامات و افتراءات منفرجه ساخته، سدّ سیل روحانی و جلوگیری از انوار معنویه خواستند. ولی آن حضرت به نوع حکمت مذکوره به نفس دعوی و اظهار آیات، مردم را ترقیّات فوق العاده دادند، چه که قبل از آن زمان افکار و اذکار عامّه حصر در مسائل و رسائل فقهاء، و راجع به نجاست و طهارت و کیفیت آداب تطهیر و تنجیس و تکفیر و شکیات در رکعات و سهویّات در سجّات و امثالها بود، و آن امور تغییر یافته، افکار مؤمنین حصر در دلایل توحید و شواهد نبوّت و علامات امامت و معرفت نقباء و نجباء و شرح و بسط معارف روحیه دینیّه و فهم آیات و کلمات مقدّسه الهیه گردید. و این اول درجه بود که به خفض مرتبه خود، و رفع درجه شرع، ناس را از محلّ سکون و وقوف حرکت دادند. بعد از آن خویش را به لقب 'ذکر الله' ملقب ساختند: 'أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ' و 'إِذَا تُدِىَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُّوا الْبَيْعَ' 'فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ' و مرتبه باییت، مخصوص اول من آمن، جناب ملا حسین بشرویه ای شد. و پس از چندی اظهار قائمیّت فرمودند، و مقام ذکریت تحت الشّماع واقع گردید. و همچنین ذکر ربوبیّت نمودند. اینست که در حدیث مشهور فرمودند قائم مثل یوسف در تقیه است. چنانکه یوسف مقام خود را اظهار ننمود حضرت نقطه هم مقام خویش و بعضی مطالب را اظهار نمیفرمودند. خود را باب خواندند یعنی باب مدینه من یظهره الله. و ذکر گفتند برای حضرت مذکور، و قائم فرمودند برای حضرت قیوم، و ربّ فرمودند برای مقام الوهیّت. پس معلوم است که مقام شامخ ایشان و سایر نقاط مشیّت از قبل و از بعد تغییر و تبدیلی ننموده و نمایماید، و تفاوت بیان نظر به مصالح و حکم زمان میباشد لا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ مَا أَمَرْنَا إِلَّا وَاحِدَةً.^{۵۴}

چیزی که بیش از همه در کلام انیس نگارنده را بر سر وجد آورد آنست که نشان میدهد امر حضرت باب، حتّی در سالهایی که ایشان ادّعی حقیقی خویش را عنوان ننمودند چه تأثیر عمیقی بر جامعه بایبان داشته است. به عبارت دیگر، اگر کسی بپرسد که هرگاه جامعه بایبه در چند سال اول ظهور ایشان هیچگونه برداشت واضحی از مقام حقیقی ایشان نداشته اند، آنگاه چه ویژگی ای را میتوان در این جامعه ممتاز دانست و اصولاً در این دوره بابی بودن چه معنایی میتوانست داشته باشد، پاسخ انیس آن بود که حضرت باب در همان سالهای اولیه توجه را از فروع احکام فقهی همچون شکیات و نجاست و طهارت و امثال آن دور نموده، به سمت اصول معرفت همچون توحید و امهات مسائل الهیه بازگردانیدند. شبیه همین را در بیان حضرت بهاءالله در کتاب اقدس نیز میبینیم که فرمودند: "لَا تَحْسَبَنَّ أَنَا نَزَّلْنَا لَكُمْ الْأَحْكَامَ بَلْ فَتَحْنَا خَتْمَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ."^{۵۵}

همچنین در بیان دیگری به همین مضمون فرمودند:

”این ظهور از برای اجرای حدوداتِ ظاهره نیامده، چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری، بلکه لِأَجْلِ ظَهْرَاتِ كَمَالِيَه در انفسِ انسانیّه و ارتقاء اُرُوجِهِم اِلَى الْمَقَامَاتِ الْبَاقِيَه و مَا يَصْدُقُهُ عَقُولُهُمْ ظَاهِر و مُشْرَقٌ شَدِه تَا اَنكُه كَلِّ، فوق ملك و ملكوت مشی نمایند.“^{۵۶}

در چند سطر پایانی میبینیم که جناب انیس، قائمیت و ذکریت و ربوبیت را بر حضرت اعلیٰ منطبق دانسته است، و قیومیت، مذکوریت، و الوهیت را بر حضرت مَنْ يُظْهَرُه اللهُ. در ادامه همین سؤال و جواب در پاسخ عالم شیخی که اعتراض به ادعای ربوبیت برای حضرت اعلیٰ نموده، جناب انیس شواهدی از قرآن را در اثبات مدعای خویش نقل مینماید که طالبین باید به اصل آن مراجعه نمایند. این معنی، یعنی مقام ربوبیت برای حضرت باب در بیانات مبارکه به تکرار وارد گردیده است.

در بیان حضرت عبدالبهاء که در این مقاله مکرر بدان اشاره گردید فرمودند:

”مقام مظاهر قبل مقام نُبُوتِ كُورِی بود، و مقام حضرت اعلیٰ الوهیت شهودی، و مقام جمال اقدس اقدم احدیت ذات هویت وجودی، و رتبه این عبد عبودیت محضه صرفه بحتة حقیقی و هیچ تفسیر و تأویلی ندارد.“^{۵۷}

این حقیقت، یعنی اینکه تا چندین سال مقام حقیقی نقطه اولی در پس سایر مقامات مخفی بود در آثار حضرت بهاءالله به کرات و مراتب بیان گردیده است:

”تفسیر احسن القصص بما عند القوم نازل شده و این نظر به فضلِ بَحْتِ بوده که شاید اهلِ غفلت و جهل، به جبروت علم صعود نمایند، چنانچه اکثری از مطالب مذکوره در آن مطالبی است که نزد اهل فرقان محقق بوده. و اگر از اول بما اراد الله نازل می شد احدی حمل نمی نمود و باقی نمی ماند ... ملاحظه نمائید که اول امر، آن حضرت به بابیت خود را ظاهر فرمودند. این نظر به آن بوده که طیور افنده انام در آن ایام قادر بر طیران فوق آن مقام نبودند. قد نَاحَتِ الْاَشْيَاءُ بِمَا نَسَبَ نَفْسَه بِهَذَا الْمَقَامِ، لِأَنَّ هَذَا الْمَقَامَ لَوْ يَكُونُ اَصْلِيًّا حَقِيقِيًّا و مَا فَوْقَه و فَوْقَ فَوْقِه يُخْلَقُ بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِه و اِشَارَةٍ مِنْ اِصْبَعِه ... و چون ناس ضعیف و مُحْتَجِبِ مشاهده می شوند لذا فضلاً لَهُمْ شَمْسِ حَقِيقَتِ به ذکر ذره مشغول، و بحر قدم به وصف قطره ناطق. اینست که نقطه اولیه به اسم بابیت ظاهر شدند. و به این مقدار هم ناس راضی نشدند تا چه رسد به ذکر ولایت و امثال آن. و حال آن که این مقامات کُلُّهَا و فوق آن به کلمه‌ای از بحر جودش ظاهر و موجود گشته، و به امری معدوم و مفقود خواهد شد.“^{۵۸}

در بیان دیگری تصریح نمودند که حتی خود ادعای بابیت هم در ابتدا عبارت از بابیت عامه بوده است، و نه بابیت خاصه:

”همین ادّعی بایبیت حضرت اعلیٰ روح ماسواهُ فداهُ، مُدِلّ و مُظهِر شئون ناس بوده و هست. در یك مقام بایبیت مخصوصه را از خود نفی فرموده اند، چه که کلّ در وادی ظنون و اوهام واقف، و قادر بر ادراک اشراقاتِ آفتاب یقین نه الا من شاء الله. و در هر بیان که از مشرق اراده رحمان ظاهر، اکثری در ذکر بعضی از نفوس قبل بوده. و اگر خلق مستعدّ بودند جز ذکر آفتاب حقیقی و سماء معنوی از لسان و قلم آن حضرت جاری نمیشد چنانچه از بعضی از آیات مبارکه مُستفاد میشود.“^{۵۹}

و البتّه شخص حضرت اعلیٰ نیز در رساله دلائل السّبعه تصریح بر این مطالب نموده اند، و هم مقام حقیقی خویش را برای ما بیان داشته اند:

”و نظر کن در فضلِ حضرتِ منتظر که چقدر رحمتِ خود را در حقّ مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد. مقامی که اوّل خلق است و مظهر ظهور آیه اِنّی اَنَا اللهُ، چگونه خود را به اسم بایبیت قائم آل محمّد ظاهر فرمود، و به احکام قرآن در کتاب اوّل حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید، و ببینند این مشابه است با خود ایشان. لَعَلَّ محتجب نشوند و به آنچه از برای آن خلق شده اند غافل نمائند.“^{۶۰ و ۶۱}

خلاصه کلام آنکه هر چند معنای بیرون انداختن گیسوان، یا نمایان کردن یکی از سینه‌ها را به وضوح بیان ننموده اند، اما هرگاه به حسب مفاد سورة القلم، عُریان شدن حوریّه البهائ عبارت باشد از کشف عالیترین مقام حقیقی جمال البهی، و در خصوص حضرت باب نیز عُریان شدن حوریّه مراد از کشف مقام حقیقی نقطه اولی باشد و آن مقام به نصّ دلائل السّبعه و هم بیان حضرت عبدالبهاء عبارت است از مقام ربوبیت کبری، آنگاه در خصوص ظهور حضرت اعلیٰ میتوان حجابهایی را که پیکر عُریان حوریّه را پوشانیده اند، منطبق دانست بر سایر مقامات عالیّه ای که ایشان پیش از کشف مقام حقیقی خویش مدّعی گردیدند. پیشتر گفتیم که این 'حجاب' در خصوص حضرت بهاءالله، خود آن قدر مقدّس بوده است که در سورة والشّمس قرآن به آن قسم یاد فرموده اند. در خصوص حضرت باب نیز این نقاب و این حجاب آن قدر مقدّس است که حضرت بهاءالله در لوح غلام الخلد شهادت دادند خود حضرت پروردگار با دستان خویش آن را برای حضرت باب بافته است:

”و عَلی وَجْهه نقابٌ تُسجّ من اصْبَعِ عَزّ قَدیر.“^{۶۲}

این معنای که در بالا بیان گردید، یعنی هم بر سر داشتن قناع، و هم بر تن داشتن "لباس" یا "قمیص" را به وضوح تمام در خود قیوم الأسماء در سورة الحوریّه نیز شاهد هستیم، و گویا این خود تأکیدی بر این مطلب بوده که در سالهای اوّل ظهور مبارک این نقاب بر

گیسوی حوریّه بوده است، و نیز بعدتر که او نقاب را از گیسوی خود برداشته است، این بار همچنان «لباسی خشن» هست که تن حوریّه را می‌آزارد. در قیوم الأسماء نیز به حوریّه اجازه نمیدهند تا لباسهای خشن را از تن خود درآورد مگر زمانی که در خلوت بیت خود باشد. حتّی بهره اهل آسمان از گیسوان حوریّه، تنها از پشت نقاب است و بس، و این ملایمت و مماشات با خلق طبق فرموده آن حضرت همانا از سر رحمت حق بر بندگان مؤمن است:

”يا قَرَّةَ العینِ فَأَذِّنْ لَهَا بِخَلْعِ ثِيَابِهَا الخَشِنَةِ وَ اَلْبَسِ قَمِيصَهَا فِي بَيْتِهَا فَإِنَّ اَهْلَ السَّمَاءِ قَدْ شَهَقَتْ مِنْ شَعْرِهَا المَلْفُوفِ فِي تَحْتِ نِقَابِهَا وَ إِنَّ اللهَ قَدْ كَانَ بِعِبَادِهِ المُؤْمِنِينَ عَلَيَّ الحَقِّ رَحِيمًا.“^{۶۳}

نیز از همان ابتدا که به حوریّه ندا میدهند تا از قصر خود بیرون بیاید از او میخواهند تا لباسی بر تن کند، و هم روسری ای از جنس حریر بر گیسوان خود ببندازد:

”يا قَرَّةَ العینِ فَأَذِّنْ عَلَيَّ حُورِيَّةَ الفَرْدُوسِ بِالْبُئْسِ الحَسَنِ وَ اَلْقِنَاعِ مِنَ الحَرِيرِ الاَّحْسَنِ ثُمَّ اَذِّنْ لِخُرُوجِهَا مِنْ قَصْرِهَا عَلَيَّ هَيْئَةَ الحُورَاءِ فِي الأَرْضِ...“^{۶۴}

اینکه در بیان قیوم الأسماء صحبت از لباسهای خشن به میان آورده اند، و هم به حوریّه اجازه داده اند تا تنها در خلوت خانه خود پیراهن از تن برگذند، و نیز آنکه در لوح حوریّه صحبت از کنار زدن این پیراهن از روی سینه حوریّه شده است، این همه در بیانی بسیار جانانه از حضرت بهاءالله تشریح گردیده است. میدانیم که در لغت عرب، واژه «قمیص» به جای «پیراهن» استفاده گردیده است. جمال ابهی در لوحی فرمودند که حضرت نقطه در ابتدای ظهور «قمیص بابیت» به تن کردند، و آنگاه که قدری استعداد در خلق فزونی یافت این قمیص را به «قمیص ولایت» تبدیل نمودند. چون ممکنات به ثمر رسیدند و به رتبه کمال نائل شدند، آنگاه ادعای حقیقی حضرت نقطه، یعنی ربوبیت به عالمیان بیان گردید، و بانگ «انی انا الله» برآورد. حضرت بهاءالله از مقام ربوبیت دیگر به عنوان «قمیص» یاد نمیکنند، پنداری که در اینجا حوریّه هر چه قمیص بوده از تن کنده است، یا به تعبیر لطیف قیوم الأسماء همه لباسهای خشن را از بر خویش خلع نموده است:

”... كما شَهِدْتُمْ فِي اَوَّلِ الظُّهُورِ ظُهُورَ رَبِّكُمْ العَلَى العَلَى فِي سَنَةِ السِّتِّينِ وَ إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ فِي اَوَّلِ ظُهُورِهِ بِقَمِيصِ البَابِيَّةِ وَ فِي هَذَا المَقَامِ عَرَجَ نُطْفَةُ القَبُولِ وَ الاستِعْدَادِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلَى العَلَقَةِ ثُمَّ بَدَّلَ القَمِيصَ بِالأُولَايَةِ وَ اصْعَدَ المُمَكِّنَاتِ إِلَى المُضَنَعَةِ وَ اَنْتَهَى الدَّرَائِجَ إِلَى أَنْ بَلَغَهُمُ إِلَى مَقَامِ خَلْقٍ آخَرَ إِذَا تَجَلَّى عَلَيْهِمُ بِاسْمِ الرُّبُوبِيَّةِ وَ نَطَقَ بِإِنِّي أَنَا اللهُ لَا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ العَزِيزُ المَقْتَدِرُ المَتَعَالَى العَلِيمُ.“^{۶۵}

۴.۱۰- نکته ای پیرامون مقامات حضرت نقطه اولی

در بخش پیش، بیان حضرت بهاءالله را نقل نمودیم که فرمودند حضرت نقطه اولی در سالهای اول ظهور، خویشان را به عنوان بابیت معرفی فرمودند، و حتی در مقامی، بابیت مخصوصه را نیز از خود نفی نمودند. خود حضرت باب در توفیق پنج شأن میفرمایند که من در طول چهار سال از ظهور، خود را در میان ابواب معرفی نمودم.^{۶۶} در دوران اقامت در کوه‌های آذربایجان هم ادعای قائمیت بیان گردیده است. و هم اینکه با نزول احکام جدید، واضح ساختند که مراد از قائمیت، نه تنها ادعای مقام ولایت و امامت، بلکه مقام شارعیّت است.

این معنی، یعنی اینکه حضرت باب همه این مقامات را در دوره ای از ظهور خویش مدعی گردیدند، هرچند به نصّ مبارک در دلایل السبّعه از سر مدارا با خلق و رأفت بدیشان بوده است، اما در نصوص کتب آسمانی پیشین و نیز احادیث اسلامی به این معنی توجه شده بود، و لذا توجه به همین مطلب میتواند توضیحگر برخی مسائل مشکله باشد؛ در ایقان مبارک حدیث امام معصوم را نقل نمودند که فرمود حضرت قائم، سنتی از یوسف نبی به میراث خواهد بُرد و آن "تقیّه" است، یعنی اینکه در میان خلق باشد و مردم مقام حقیقی او را نشناسند.^{۶۷}

در کتاب بیان فارسی، حضرت نقطه اولی، پس از تنزیه و تقدیس ذات الوهیت، به بیان مقامی از مشیت اولیه، یعنی "نقطه" پرداخته اند، و آنگاه در بابهای بعد بیان مینمایند که حضرت رسول، و امامان معصوم و حضرت فاطمه، و نیز چهار حامل عرش به دنیا رجوع فرموده اند. چهاردهمین اینها، حضرت قائم، یعنی امام دوازدهم شیعیان است. پُر واضح است که مقام حضرت اعلی، همان "نقطه" بود که در باب اول آن را بیان فرمودند، و اینکه باز دوباره همان شخص در باب پانزدهم رجوع نموده و نامش به میان آمده است نیازمند توضیح است. خود حضرت باب، سرّ مطلب را برای ما چنین بیان فرموده اند:

"اگرچه نقطه بیان در اول ذکر شد، و نقطه فرقان در ثانی، و ظهور حضرت در باب خامس عشر، سرّ آن اینکه نقطه در مقام تجرّد که صِرْفِ ظهورالله است به اسم الوهیت ظاهر است در مقام اول ذکر شد. و در مقام تعین که مشیت اولیه است در مقام ثانی ذکر شد. و در مقام قائمیت بر کلّ نفس که مخصوص به ظهور رابع عشر است در باب خامس عشر ذکر شد."^{۶۸}

یعنی در هیکل واحد و نفس واحد، نظر به شئون متفاوت، مقامات گوناگونی نیز بیان گردیده است. این نکته حایز نهایت اهمیت است. در مقاله دوم از این سلسله مقالات، بیان نمودیم که در مکاشفات یوحنا، در اخبار از ظهور اسلام، صحبت از زنی شده است که

تاجی از دوازده ستاره بر سر دارد، و هم او فرزندی میزاید. حضرت عبدالبهاء زن را طبق اصطلاح کتب مقدسه به دیانت اسلام تعبیر نمودند، و دوازده ستاره را به دوازده امام، و آن فرزند را به حضرت اعلیٰ.^{۶۹} برخی کسان اعتراض نموده اند که حضرت اعلیٰ، چگونه میتواند خود هم یکی از آن دوازده ستاره بر تاج آن زن بوده باشد، و هم آن وادی که زاییده آن زن است.^{۷۰} همچو شخصی غفلت نموده است از همین نکته ای که در بالا بیان گردید، و خود حضرت باب نیز با بیانی سلیس در همان بخش از بیان فارسی که خود را "قائم" معرفی نموده اند توضیح داده اند؛ در قرآن، آیه ای هست که میفرماید: "أَمَّنَ الرَّسُولُ بَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ."^{۷۱} بدین مضمون که حضرت رسول، خود به آن چیز که از جانب پروردگار بر او نازل شده ایمان آورده است. یعنی در نفس حضرت محمد، مقام رسالت را باید شاهد بود، و هم در عین حال ایشان خود یکی از مؤمنین به رسالت خویشتن محسوب میشود.^{۷۲}

به همین نحو، بشارات کتب مقدسه در خصوص حضرت اعلیٰ نیز نظر به مقامات گونه گون ظهور ایشان دارند. از يك سو، در رتبه اول ظهور ایشان ظهور الله است، از يك سو در رتبه دوم در میان شارعین ادیان ظاهر میگردد، از يك سو در مقام سوم قائم آل محمد است که امام دوازدهم شیعیان باشد، و بالاخره در رتبه چهارم، خود مؤمن به ظهور خویش است آنچنان که در آیه سوره بقره نیز وارد گردیده بود؛ آنجا که مربوط به رتبه چهارم بود حضرتش خویشتن را در چهار سال اول ظهور با عنوان "باب" معرفی فرمود که بهیچ وجه کمتر از "انسان کامل" نبود؛ بیان رتبه سوم در بالا از بیان فارسی نقل شد؛ و در مورد مقام اول و دوم نیز در اینجا يك دو سطر از بیانات خود حضرت را نقل خواهیم نمود تا مطلب شفاف گردد. در بیان فارسی، توضیح میدهند که چرا با وجود آنکه مقام ظهور حضرتش در واقع همان نقطه فرقان، یعنی شارعیّت و رسالت است، اما با این وجود، ایشان مقام خود را در باب اول و ذیل عنوان "ظهور الله" بیان فرمودند، و نه ذیل باب دوم که در خصوص حضرت محمد است:

"اگر چه ظهور نقطه بیان همان بعینه ظهور محمد است در رجوع آن، و لکن چون ظاهر شد بظهور الله، کل اسماء در ظلّ او مستدلّ علی الله هستند، زیرا که او است اول و آخر و ظاهر و باطن."^{۷۳}

پیشتر ذیل همین عنوان، در توضیح بیت قصیده ورقانیّه "و عن مشرقها بدر الشهور تکرّت"، بیان نمودیم که حضرت باب به اعتبار مقام قائمیّت که دوازدهمین امام به حساب میآمده است، به عنوان "بدر" یا قمر معرفی شده اند، اما بدری که از مشرق طلوع مینماید، یعنی مقام و موقف و رتبه حقیقی ایشان همانا رتبه شمس خواهد بود؛ بگذارید با بیان يك مطلب ذوقی که نگارنده هیچ مستندی نمیتواند برای آن ارائه دهد سخن را به پایان

ببریم. در ادبیات فارسی و هم نوشتجات عرفا، زلف و گیسوی یار را به عنوان رمزی از «کثرات»، بسیار به کار برده اند، و در مقابل، رخسار یار نشانی از مقام «وحدت» بوده است. بسا باشد که مقام حقیقی حضرت موعود، که محبوب عالمیان و مقصود همه قلوب است، همان رخساره و یا اندام بی پیراهن یار باشد، و گیسو که بر اندام و بر گرد رخسار او می افتد همانا کثرات، یعنی مقامات گونه گونه‌ی باشند که همه، نیستند مگر حجابی بر آن رتبه و مقام حقیقی.

این بحث، یعنی مقامات گونه گونه حضرت اعلیٰ، توضیح دیگری هم دارد که نزد بابیان اولیه بیشتر مورد توجه بوده است، اما بیان آن از حوصله مقاله حاضر بیرون است.^{۷۴}

۱۱- «مَرَّةً شَاهَدْتُهَا كَأَنَّهَا مَاءٌ عَذْبٌ حَيَوَانٍ سَاعِغٌ سَيَّالٌ يَجْرِي فِي حَقَائِقِ الْمَوْجُودَاتِ وَ غِيَاهِبِ الْمُمَكِّنَاتِ وَ أَيَقُنْتُ بِأَنَّ كُلَّ الْوُجُودِ كَانَ بَاقِيًا بِبَقَائِهَا وَ دَائِمًا بِدَوَامِهَا، وَ مَرَّةً وَجَدْتُهَا نَارًا وَقَدَّتْ فِي شَجَرَةِ الْهَيْئَةِ كَأَنَّ عُنْصُرَ النَّارِ خُلِقَ مِنْ جَذْوَةٍ مِنْ قَبَسَاتِهَا وَ اخْتَرَقَتْ أَكْبَادَ الْوُجُودِ مِنَ الْغَيْبِ وَالشَّهُودِ مِنْ حَرَارَتِهَا وَ لَهْيِبِهَا.» (ص ۴۶۸)

یعنی مرتبه ای چنین به نظرم میرسید که «او» آب گوارای زندگانی است که در بطن هستی و در حقایق موجودات جریان دارد و [بدین شهود] یقین حاصل نمودم که تمام هستی به دوام و بقای اوست که باقی و برقرار است. و مرتبه ای «او» را آتشی یافتم که در شجره الهیه مشتعل شده بود، گویی که خود عنصر آتش از يك شراره آن پدید آمده بود. جگرهای کل هستی چه در عوالم غیب و چه عالم شهود، همه از حرارت و لهیب آن در گداز بودند.

اینکه ظهور الهی را به دو مقام شهود نموده باشند، یکی همچون آتش و دیگری هم آب، در الواح متعدده از قلم حضرت بهاءالله و نیز در برخی بیانات حضرت عبداله‌بهاء و حضرت باب وارد گردیده است. ذیلاً يك بیان را نقل میکنیم که حضرت بهاءالله در مناجاتی فرمودند:

«لَوْ أَحَدٌ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَ سَفْرَائِكَ يَتَفَكَّرُ فِي شُنُونَاتِ قَلْمِكَ الْأَعْلَى الَّذِي يُحَرِّكُهُ إِصْبَعُ إِرَادَتِكَ وَ يَتَفَكَّرُ فِي أَسْرَارِهِ وَ أَثَارِهِ وَ مَا يَظْهَرُ مِنْهُ لِيَتَحَيَّرَ عَلَى شَأْنِ يَرَى اللِّسَانَ عَاجِزًا عَنِ الذِّكْرِ وَ الْبَيَانِ وَ الْقَلْبَ قَاصِرًا عَنِ الْعِرْفَانِ لِأَنَّهُ يَرَى مَرَّةً يَجْرِي مِنْهُ مَاءُ الْحَيَوَانِ فِي الْإِمْكَانِ وَ سُمِّيَ مِنْ عِنْدِكَ بِالصَّوْرِ وَ يَقُومُ بِهِ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَ طَوْرًا يَظْهَرُ مِنْهُ النَّارُ كَأَنَّهَا أُوقِدَتْ مِنْ نَارِ الظُّهُورِ وَ تَكَلَّمَ الْكَلِيمُ فِي الطَّوْرِ فَمَا أَعْجَبَ شُنُونَاتُ قُوَّتِكَ وَ مَا أَعْظَمَ ظُهُورَاتُ قَدْرَتِكَ.»^{۷۵}

مضمون آنکه هرگاه کسی در شئونات مختلفه قلم اعلیٰ که انگشتان اراده تو آن را به حرکت در می‌آورد تأمل کند، و در اسرار آن تفکر نماید آن چنان متحیر میشود که زبان خویش را بکلی از ذکر و بیان قاصر می‌یابد، چرا که مرتبه ای چنین میبیند که آب

زندگانی است که از سوی آن در عالم امکان روان میشود، و این از نزد تو به «صور» نامیده شده که مردگان بدان زنده خواهند شد. و هم مرتبه‌ای از این قلم آتشی پدیدار میشود که گویی همانی است که از نار ظهور برافروخته شده و با موسی کلیم الله در طور سخن گفته است. چقدر شگفت‌انگیزند شئونات قوت تو، و چه مایه بزرگ و عظیمند ظهورت قدرت تو.

حقیقت آنست که این دو مقام، آن قدر در آثار مبارکه مورد توجه قرار گرفته اند که نگارنده در رساله دیگری که در شرح نقش نگین اسم اعظم مشغول به نگاشتن آنست، چندین صفحه را به توضیح و اثبات این پرداخته که مراد از دو باء متقاطع در نقش نگین اسم اعظم، نیست مگر همین دو مقام؛ توضیح این دو مقام را بیش از همه باید در آثار مبین آیات الله، حضرت عبدالبهاء، جستجو نمود. خلاصه کلام آنکه مراد از نار، همانا ظهور کلی الهی است که جمیع ظهورات الهی در ادوار قبل، نبوده اند مگر قبسه‌ای و جذوه‌ای از شعله پر فروغ آن. زردشت فروغی از آن برگرفت و ملت خویش را روشنی بخشید، و موسی در طور قبسه‌ای از آن برداشت و قوم خویش را به ساحل مقصود هدایت نمود، و هم همه رسل و انبیاء آنچه از خویش بروز دادند بارقه‌ای از این نار موقده بود؛ مقصود از ماء، همانا ماء وجود است، یعنی هستی کلّ جهان هستی. این عبارت، یعنی «ماء وجود»، يك توضیح اجمالی دارد و يك توضیح تفصیلی. بیان اجمالی اش اینکه در جمیع کتب مقدسه وعده به آن روزی دادند که حضرت پروردگار خود پا به جهان هستی خواهد نهاد. اینکه «یهوه» در کنار مردمان و بندگان خویش خواهد بود، روزی که «پدر آسمانی» از آسمان فرود خواهد آمد، و آن روز که «رب» پا به صفحه گیتی خواهد نهاد. بی تردید جهان هستی گنجایش و استعداد فرود آمدن حضرت پروردگار را نداشته. ظهور کلی الهی، یعنی ظهور حضرت مشیت اولیه در عالم آن چنان ناممکن می‌نمود که حضرت بهاءالله در لوح میلاد آنگاه که خبر به این ظهور میدهند الزاماً شهادت میدهند که دو امری که هیچ با هم جمع شدنی نبودند به یکدیگر آمیختند: «قد وُلد من لم یلد و لم یولد.» یعنی زاده شد آنکس که نه هرگز زاییده شده و نه چیزی از او زاده گشت. و هم حضرت عبدالبهاء شهادت دادند که این بهیچ وجه نظر به استعداد عالم نبوده، بلکه صرف فضل و سعۀ رحمت الهی سبب شد تا چنین تاج بزرگی از افتخار بر عالم هستی نهاده شود.^{۷۶} عالم وجود در این یوم، عرشی شد که حضرت رحمان بر آن جلوس فرمود. و مقصود از عبارت کتب مقدسه که سخن از استوای حضرت پروردگار بر عرش گفتند، نبود مگر همین جلوس او بر «عرش وجود». بهمچنین مراد از ماء همانا کلّ هستی، و ماء وجود است. هرچند جمع شدن آب و آتش در کنار یکدیگر ناممکن به نظر می‌آمد و لیکن از وسعت

رحمت الهی مقدماتی مهیا فرمودند تا بحر را در کوزه بگنجانند، و این نار موقده ربّانیه را در این ماء که عبارت از عالم وجود باشد ظاهر فرمایند.

فی الحقیقه آن چیز که موسی در طور شهود نمود امروز در "طور عالم وجود" ظاهر گردیده و از قطب عالم امکان ندای ائی اناالله است که بر آمده است. یعنی امروز تمام عالم امکان همان درختی است که آتش الهی در آن افروخته شده است. تمام هستی بر آتش است، و به تعبیر ملیح لوح حوریه در عبارت عنوان تمام وجود از غیب و شهود از لیبب آن در گزار است. آتشی در جان هستی افتاده که سکون و قرار را از آن ربوده است، و دم دم او را به حرکت واداشته است. حضرت بهاءالله بیان حضرت علی را در لوح شیخ نجفی نقل نمودند که فرمود "فتوقعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور".^{۷۷} یعنی منتظر ظهور آن کسی که در طور با موسی سخن گفت باشید که از همان درخت بر طور ظهور خواهد نمود. این طور، اگر چه در یک مقام خبر از ورود حضرت بهاءالله در اراضی مقدسه میدهد، اما نیز شعله ای است که ظهور این نار در طور هستی انداخته است. شهادت داده اند که تمام هستی از این آتش بهره ای برده اند، مگر انسان که غفلت نموده است.^{۷۸} همان گونه که نار در طور هستی فریاد برآورده است "ائی اناالله"، در بیانی در خصوص این یوم عظیم که به یوم الله در کتب موصوف است فرمودند که همه اشیاء به بانگ "ائی اناالله" مترنم گردیده اند:

"یا عندلیب، امر بسیار عظیم است. دیباج کتاب ابداع به کلمه 'هو' مزین. او را به قدرت کامله برداشتیم و 'أنا' گذاشتیم. لعمرالله هذا امر عظیم لا یحتمله احد الا من کان أقوى العالم و متمسکا بالاسم الاعظم".^{۷۹}

نیز از آدمیان میخواهند که خویش را از این آتش بی بهره نسازند. این نار در بطن هستی در فوران است، اما با بهره آن کسی است که از وجود آن غافل نمانده باشد. لذا حضرت عبدالبهاء در صدها لوح از الواح خویش، هر یک از اهل بهاء را به عنوانی شبیه به این خطاب نموده اند که "ای آنکه وجود تو به آتش برافروخته شده در طور مشتعل گردیده است." و در خطاب به غیر بهائیان فرمودند شایسته است اکنون که این آتش را در شجر طور دیده اند، همچون موسی به آن تقرّب جویند تا قیسه ای از آن بگیرند. و هم وظیفه ما اهل بهاء میدانند که قیسه ای را که از آن برگرفته ایم به اهل عالم بنمایانیم و ایشان را نیز به این آتش رهنمون شویم:

"جهدی کنید تا از نار موقده در شجره مبارکه اقتباس شعله نمایید، یعنی قلبی چنان به آتش عشق جمال ابهی برافروزید که شعله اش جهانگیر گردد و حرارتش به فلک اثر رسد، نورش ساطع شود و شعاعش لامع تا طالبان چون پروانه حول شمع پرواز نمایند و اقتباس نور عرفان کنند".^{۸۰}

از توضیحات بالا باید يك نکته به خوبی معلوم شده باشد، و آن اینکه عالم وجود همیشه به نحوی با این نار در تعامل است. در طول تاریخ، در زمان ظهور پیامبران، جلوه ای و بارقه ای از این ”نار موقده“ سبب شد تا عالم به جنبش درآید و قدری در پیشرفت خود سرعتی بگیرد. و اما در روز ظهور کلی الهی که این دو ظهور عظیم باشد، خود آن نار سر از طور هستی برآورده است. به تعبیر حضرت عبدالبهاء در تشریح مسأله تثلیث، در همه ادوار سخن از سه چیز در میان بود، یکی آینه، دیگری نور، و دیگری خورشیدی که تابنده آن نور است. یعنی متجلی علیه، و تجلی، و حضرت مجلی. يك زمان این سه، موسی بود و نار در شجر و حضرت یهوه. زمانی مسیح بود و روح القدس و پدر آسمانی. و دوره ای هم محمد بود و جبرائیل و حضرت ربّ متعال؛^{۸۱} حال در دوران پیامبران تجلی الهی به خلق افاضه میگردید، و در این دور اعظم، به فرموده حضرت علی، خود حضرت مجلی پای در طور هستی نهاد و بر اهل عالم ظاهر گردید. و البته ما ذیل عنوان ۱ بر اساس بیانات مبارکه مراد و مقصود از این مقام را بیان نمودیم، و مفصلاً توضیح دادیم که تمامی این اوصاف مربوط به ”ظهور“ است، و هیچ دخلی به مقام انسانی مظهر امر ندارد.

این بیان اجمالی مطلب بود، که ضمن آن سعی شد تا مفهوم ”نار“، و اینکه کدام مقام است روشن گردد. اما در خصوص ”ماء“ و اینکه اگر منظور از آن، ”عالم وجود“ است، آنگاه این چگونه اشاره به مقامی از ظهور الهی در این دور دارد بیانی تفصیلی نیاز است. در رساله شرح نگین اسم اعظم که از پیش اشاره شد بخش عظیمی را به توضیح این مقام پرداخته ام و امکان آنکه دوباره در اینجا مطلب را تفصیل دهم نیست؛ وانگهی اگر در اینجا مطلب به اجمال بیان شود، سخن نگارنده بسیار گنگ و مبهم به نظر خواهد رسید، اما با وجود وقوف و اعتراف به این اشکال، در حدّ يك دو بند بیان مطلب مینماییم، و آن اینکه در آثار این دوره تصریح شد که این ظهور عظیم همانا ظهور مُرسل رسل و مُنزل کتب است، و آن همانا عبارت از حضرت مشیت اولیه است. از سویی حضرت عبدالبهاء توضیح فرمودند اینکه حضرات صوفیه معتقد به وحدت وجود شدند، و قائل به این گردیدند که ذات حقّ به صورتهای نامتناهی منحلّ گردیده و بدینصورت عالم خلق پدید آمده است قرین به صحت نیست، بلکه به اعتقاد اهل بهاء این مطلب در حضرت مشیت اولیه تمام است،^{۸۲} یعنی به اعتقاد اهل بهاء، مشیت اولیه بود که به صورتهای نامتناهی درآمد و با انحلال آن به این صور، عالم امکان پدید آمد، و نیستی قمیص هستی به تن کرد؛ در این مقام، مشیت اولیه عبارت است از بطن تمام هستی. سرتاسر هستی به اوست که برقرار و دائم است، وجود هستی به اوست که برپاست. او عبارت از همان ”ماء“ است که در قرآن فرمود ”و من الماء کلّ شیء حی“.

در جای جای این رساله، و نیز در همین بخش دانستیم که این ظهور عظیم، عبارت از ظهور حضرت مشیت اولیه است. و این مشیت اولیه چنانچه بیان نمودیم دو مقام عظیم دارد. یکی آنکه مُرسل رسل است، و مُنزل کتب است. به جلوه ای از خویش موسی را به پیامبری مبعوث نموده، و محمد رسول الله را به معراج خویش فراخوانده، و مسیح را به فلک چهارم برکشیده. این مقام از مشیت اولیه در اصطلاح امر مبارک و نیز برخی بیانات از کتب مقدسه به عنوان "نار" تعبیر گردیده است؛ اما این مشیت اولیه مقام دیگری نیز دارد، و آن مربوط به تمام هستی است. او، بطن سرتاسر هستی است. آبی است که با روان شدن آن تمامی عالم هستی پدید آمده است.^{۸۳} در واقع، هستی، نیست مگر سیلان و جریان مشیت اولیه. و این همان مقامی است که از آن به عنوان "ماء" تعبیر نموده اند. از میان این مقامات، دوران سایر انبیای الهی به عنوان دریافت جلوه ای از نار ربّانی توصیف گردیده. ولی از آنجا که این دور مبارک، یوم ظهور حضرت مشیت اولیه است، هر دو مقام، یعنی هم مقام نار و هم مقام ماء بر ایشان تطبیق شده است. بآء عمودی اسم اعظم اشاره به مقام "ماء" از دو مقام مشیت اولیه دارد، و بآء افقی اشاره به مقام "نار" دارد. این دو مقام در هر دور کلی، فقط و فقط یک بار به طور اتم ظهور خواهند یافت، و آن همانا در دوران ظهور کلی الهی در آن دور کلی است، که به صورت دو هیکل ظهور یافته اند و به شکل دو ستاره پنج پر که رمزی از هیکل انسانی است در نقش نگین اسم اعظم نمودار گردیده اند. همین است که قلم اعلی در مناجاتی خطاب به سلطان عالم غیب و شهود فرمودند:

"أَسْأَلُكَ يَا مَاءَ الْوُجُودِ وَ نَارَ الْقُلُوبِ وَ حَيَاتِ الْعَارِفِينَ وَ نَوْرَ الْمُقَرَّبِينَ ..."^{۸۴}

ظهور کلی الهی در این دور عظیم، در واقع نیست مگر تجسم بیرونی همان حقیقتی که در بطن هستی در جریان و سیلان است. یا بهتر بگوییم، این "نار" چیزی نیست مگر همان "ماء" که امروز بدین شکل ظاهر گردیده است. قلم اعلی در لوح معروف "آفتاب حقیقی کلمه الهی است ..." بر این حقیقت ژرف شهادت داده اند، قوله تعالی:

"أَوَسْتَ نَارَ الْهَيْ، وَ چُونِ دَرِ صُدُورِ بَرَأْفِرُوحْتِ مَا سَوَى اللَّهِ رَا بَسُوخْتِ. اَفْنَدَةُ عَشَاقِ اَزِ اَيْنِ نَارِ دَرِ احْتِرَاقِ. وَ اَيْنِ نَارِ، حَقِيقَتِ مَاءِ اسْتِ كِهْ بِهْ صُورَتِ نَارِ ظَاهِرِ شُدِهْ. ظَاهِرُهَا نَارٌ وَ بَاطِنُهَا نُوْرٌ. وَ اَزِ اَيْنِ مَاءِ، كَلِّ شَيْءِ بَاقِي بُوْدِهْ وَ خَوَاهد بُوْدِ، 'وَ مِنْ الْمَاءِ كَلِّ شَيْءِ حَيٍّ'. اَزِ خِدا مِیْطَلِبِیْمِ كِهْ اَيْنِ مَاءِ عَذَبِ الْهَيْ رَا اَزِ اَيْنِ سَلْسَبِیْلِ رُوْحَانِي بِيَاشَامِیْمِ وَ اَزِ عَالَمِ وَ عَالَمِيَانِ دَرِ سَبِیْلِ مَحَبَّتَشِ بَغْدَرِیْمِ وَ الْبِهَاءِ عَلَيِ اَهْلِ الْبِهَاءِ."^{۸۵}

مطالبی که در بالا به صورت اجمالی بیان گردید را در رساله شرح نقش نگین مفصلاً در چند بخش جداگانه توضیح خواهیم داد. حقیقت آنست که در پرتوی وقوف بر این دو مقام،

فهم دهها، بلکه صدها بیان از بیانات معضله در الواح متعدده ممکن می‌گردد؛ در عبارت عنوان از لوح حوریه همین حقیقت عالی را که در ظهور حضرت اعلیٰ شهود شده بود بیان فرموده اند. اینکه حضرتش در يك مقام همان ناری است که کتب آسمانی به ظهورش وعده داده اند. و در مقامی نیز عبارت از همان حقیقتی است که در بطن هستی در جریان است، و مفهوم وجود چیزی نیست جز سَرِّیان آن در گیاهب ممکنات. بگذارید این بحث را به بیانی از حضرت بهاءالله زینت دهیم که در آن برای ما بیان فرموده اند چگونه میتوانیم از ماء الهی و نار ربّانی بهره ببریم. در لوحی فرمودند که این آتش، رطوبتی را که مانع از عروج ارواح میشود جذب میکند تا ارواح به هوای عرفان الهی صعود نمایند:

«قُلْ إِنَّ حُبَّهُ مَاءٌ فِي أَثَرِهِ وَ نَارٌ فِي طَبِيعَتِهِ مُجَذَّبٌ بِحَرَارَتِهِ الرَّطُوبَاتِ الَّتِي مَنَعَتْ النَّاسَ عَنِ الصُّعُودِ إِلَى هَوَاءِ عِرْفَانِ رَبِّهِمُ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيرِ. قَدْ نُزِّلَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ عَلَهُ الْحَرَكَةُ وَ السُّكُونُ طُوبَى لِمَنْ عَرَفَ وَ طَارَ بِقَلْبِهِ إِلَى مَقَامٍ عَجَزَتْ عَنْ ذِكْرِهِ الْأَقْلَامُ ثُمَّ أَلْسُنُ الْمُتَكَلِّمِينَ. مَرَّةً تَرَاهُ مَاءَ الْحَيَوَانِ لِأَنَّ بِهِ أَحْيَيْنَا أَفئِدَةَ الْعَارِفِينَ، مَرَّةً تَرَاهُ النَّارَ وَ بِهَا إِخْتَرَتْ حُجَبَاتُ الْأَوْهَامِ وَ تَوَجَّهَتْ الْقُلُوبُ إِلَى وَجْهِ رَبِّهِمُ الْعَزِيزِ الْمُنِيرِ.»^{۸۶}

بدین مضمون که بگو حبّ الله اثرش عبارت از آب، اما طبیعت آن عبارت از آتش است. [آتشی] که به حرارت خویش رطوبتهایی که مانع مردمان از صعود به هوای عرفان حضرت پروردگار میشود را جذب مینماید. به راستی که در همین آیه، علّت حرکت و سکون نازل گردیده است، خوشا به حال آن کسی که دریابد و به قلب خویش به سوی مقامی عروج نماید که قلمها و لسان سخندانان از وصف آن عاجز گردیده اند. مرتبه ای آن را همچون آب زندگانی مبینی، زیرا که بدان افئدۀ عارفان را زندگی بخشیده ایم. و مرتبه ای آنرا آتشی می یابی و بدان حجابهای اوهام سوزانده میشود و قلوب به رخسار پروردگارشان متوجه میگردد.

اینکه "ماء وجود" به سخن درآمده حائز نهایت درجه اهمیت است و نگارنده در رساله ای دیگر پیرامون الهیات بهایی به آن خواهد پرداخت.^{۸۷} پایان بخش این بحث، بیانی خواهد بود از حضرت عبدالبهاء. در قرآن داستانی بیان شده که شخصی به نام ذوالقرنین جهان را جستجو نمود تا آنگاه که به غروبگاه خورشید رسید، و دید که خورشید "تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ"، یعنی غروب میکند در چشمه ای که جوشان، و یا بر اساس معنی دیگر، تیره و گل آلود بود.^{۸۸} شخصی از حضرت عبدالبهاء تفسیر این آیه را جویا گردید. ایشان در پاسخ، آیه را مربوط به ظهور کلی الهی دانسته اند. شاهد مدعا در بیان حضرت عبدالبهاء آنجاست که در پایان لوح، این شمس و غروب آن در آن چشمۀ جوشان یا گل آلود را

مربوط دانسته اند به "نور الهدی و الکلمة العلیا و السدرة المنتهی و المسجد الحرام و المسجد الاقصی الذی بورك حوله"،^{۸۹} و همه این اوصاف در آثار مبارکه و به خصوص در تفسیر بسم الله از حضرت عبدالبهاء تطبیق گردیده اند بر ظهور کلی الهی که این ظهور عظیم باشد؛ اما اینکه در آیه میفرماید خورشید در "عین حمئه" غروب کرده بود را حضرت عبدالبهاء به دوگونه تبیین فرمودند. "حمئه" در لغت هم به معنای داغ و جوشان آمده است، و هم به معنی طین و خاک. اگر اولی لحاظ شود معنی ترکیب میشود "چشمه جوشان". میفرمایند این شخص، وقتی در عالم نظر انداخت و دید که نور وجود و حقیقت فائزه از حضرت "رمز مکنون" از همه هستی نمایان گردیده است، به جستجو در عوالم غیب و شهود مشغول گردید تا آنکه به ساحلی واصل گردید که از چشم همگان مستور مانده بود، یعنی به آستان فجر قدم و "اسم اعظم". آنجا بود که دید شمس حقیقت در کینونتی مخفی و مستور گردیده است که هم دارای "ماء وجود" است، و هم دارای "حرارت نار و قود"، چرا که این ظهور عظیم را در عالم شهود دو مقام است. مقام اول اینست که او مبدء آب زندگانی است، و چشمه نجات است، و همان روح و جانی است که در حقایق موجودات جریان دارد. این فیض عظیم همان است که از آن به "ماء معین" تعبیر شده، و هم در قرآن میفرماید که به آب است که همه چیز را زندگی بخشیده ایم. و اما در مقام دوم، این ظهور عظیم عبارت از همان آتشی است که در سدره مبارکه و سیناء مقدسه سر برآورد، و موسی به شهادت کتاب آسمانی گفت بگذارید بروم شعله ای از آن آتش بیاورم تا شما گرم شوید. بعد از بیان این دو مقام، حضرت عبدالبهاء میفرمایند آن آبی که در بطن هستی در جریان بود، وقتی با این آتش برافروخته در طور سینا با هم جمع شدند از آن به "چشمه جوشان" تعبیر گردیده است، یعنی همان چشمه ای که به حرارت آن آتش به جوش آمده است. عین بیانات حضرت عبدالبهاء چنین است:

"انّ المظهر الرحمانی و المطلع الرّبانی و المغرب الصّمدانی له مقامان فی عالم الظهور و مرتبتان فی حیّز الشّهود و فی المقام الاوّل هو فائض بماء الحیاة و سلسبیل النّجاة و الرّوح السّاری فی حقائک الموجودات و هذا الفیض العظیم و الجود المبین یعبر بالماء المعین و من الماء کلّ شیء حی و فی مقام الثّانی هو النّار الموقدة فی السدرة المبارکه و الشّعلة السّاطعة فی سیناء المقدّسة و اللّمة النّورانیة فی طور البقعة الرّحمانیة كما قال کلیم علیه السّلام امکتوا ائی آنست ناراً لعلی آتیکم منها بقیس و لعلکم منها تصطلون فالماء الفائض من حقیقة الجود علی عالم الوجود فی حیّز الشّهود و الحرارة الشّدیة الّتی ظهرت من النّار الوقود اذا اجتمعتا یعبران بالعين الحمأة ای حامیة بحرارة محبة العزیز الودود."^{۹۰}

آنگاه بر اساس اینکه ”حمئه“ را به طین و خاک معنا کنیم، تفسیر دومی هم بیان می‌فرمایند. و آن اینکه آن جویای حقیقت پس از جستجوها همان چیزی را شهود نمود که حضرت کلیم در طور مشاهده نمود، و همان چیز که حضرت رسول در معراج رؤیت فرمود. یعنی دید آن آبی که در بطن همه هستی در جریان است در قالب ترابی و هیكل بشری ظاهر گردیده است. و مراد آنست که حقّ به ”جمیع اسماء و صفات“ در این مشکوة ظاهر گردیده است، و جلوه بر عالم فرموده است :

”فوجد أنّ شمس الحقيقة غاربة في مغرب عين الحياة الحماة ای عين ماء الوجود المختلط بحماة ای طین من عناصر الموجودة في حيز الخارج المشهود فذلك النور الساطع اللامع حقيقة الحقائق و النیر الاعظم موجود في هیكل بشری و قالب ترابی و جرم عنصری ای متجلی بجمیع الأسماء و الصفات و الانوار في هذا المشکوة الله نور السموات و الارض مثل نوره كمشکوة فيها المصباح.“^{۹۱}

ذیل بحث پیرامون حجاب، نشان دادیم که حضرت بهاءالله نیز در تفسیر سوره و الشمس، آن ”لیل“ که خورشید در پس آن مخفی شده را به ظهور خویش تطبیق فرمودند. اینجا نیز آن چشمه ای که خورشید در آن غروب نموده است بر همین ظهور تطبیق می‌گردد. منتها در هر يك از این دو بیانات، تأکید بر معانی متفاوت و بس نکویی است که هر يك در مقام خویش گفته آمد. آنچه در بالا گفته شد، و به خصوص همین بیان حضرت عبدالبهاء میتواند به خوبی توضیحگر بیان حضرت بهاءالله باشد که در اولین سطر از خطبه لوح مبارك كل الطعام در وصف این ظهور فرمودند: ”الحمد لله الذي مُمَوِّجُ أَبْحُرِ النُّورِ بِالْمَاءِ النَّارِيَةِ الْإِلَهِيَّةِ.“

یعنی ستایش خدایی را سزااست که دریاهاى نور را با ”ماء ناری الهی“ به موج درآورده است.

۱۲- وَ إِنِّي عَرَفْتُ كُلَّ الْمَعَانِي فِي نُقْطَةِ فَمِهَا (ص ۶۴۹)

یعنی تمامی معانی را از خال [گوشه] دهانش دریافتم.

به طور کلی اینکه می‌فرمایند از مشاهده ای در خال لب او تمامی اسرار هستی را دریافته اند دو معنی لطیف در خویش دارد که هر دو را ذیل عنوان ”مکتوب علی جبینها البیضاء“ توضیح دادیم. از سویی این معنی اشاره به آنست که در هیكل حوریّه همچون کتابی که پُر از اسرار تواند بود دهها راز را مسطور دیده اند. نیز از پیش اشاره به شعر عارفان نمودیم که تطابقی بین آن کتاب الهی ای که نوشته شده است، و بین هیكل یار دیدند و از جمله قامت یار را به الف تشبیه نمودند. حال در اینجا نیز در خال لب این هیكل همان نقطه ای را می‌بینند که در کتاب الهی مسطور گردیده است.

این توجّه به خال لب در لوح غلام الخلد نیز دیده میشود. قسمت اول لوح غلام الخلد در توصیف ظهور حضرت باب است، و در میانه لوح است که در بهای آسمان باری دیگر گشوده میشود و حوریّه البهاء که عبارت از ظهور حضرت بهاء الله باشد رو سوی اهل زمین میکند. در قسمت آغازین لوح، ظهور حضرت اعلیٰ را که در سنه ستّین ظاهر شده است به عنوان جوانی زیبا رو توصیف فرمودند که از دل فردوس به زمین توجه نموده است. بر صورت او نقابی است که حضرت پرورگار به دست خویش برای او بافته است، بر سرش تاجی است پُر نور، گیسوانش بر کتفهای سپید افشان است، و بر انگشت دست راستش انگشتری از جنس مروارید دارد که بر آن چیزی نگاشته اند. در اینجای لوح است که جمال ابهی به توصیف خالی که بر لب آن جوان زیبارو بود میبردانند:

”وَ عَلٰی شَفْتِهِ الْيُمْنِي خَالٌ تَخْلَخْتُ مِنْهُ اِدْيَانُ الْعَارِفِينَ اِذَا صَاحَ اَهْلُ حِجَابِ
الْاَلٰهوتِ فَيَا بَشْرِيْ هَذَا غَلَامُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ بِسَرٍّ عَظِيمٍ وَ هَذَا مِنْ نَقْطَةِ فُصِّلَتْ عَنْهَا
عُلُوْمُ الْاَوَّلِيْنَ وَ الْاٰخِرِيْنَ اِذَا غَنَّتْ اَهْلُ مَقَامِ الْمَلَكوتِ فَيَا بَشْرِيْ هَذَا غَلَامُ الْخُلْدِ قَدْ
جَاءَ بَعْلِمٍ عَظِيمٍ.“^{۹۲}

بدین مضمون که بر جانب راست لبش خالی بود که ادیان عرفا بدان متزلزل گردیده بود. در این گاه اهل حجاب لاهوت فریاد برآوردند: 'یا بشری که این غلام الخلد است که با سرّی عظیم ظاهر گردیده است.' و این همان نقطه ای است که جمیع علوم اولین و آخرین از آن تفصیل یافته است، در این گاه ساکنان مقام ملکوت آواز سر دادند: 'یا بشری که این غلام الخلد است که با علمی عظیم آمده است.'^{۹۳}

اینکه در لوح حوریّه تمام معانی را از خال لب حوریّه دریافته اند، و نیز اینکه در لوح غلام الخلد آن خال را همان نقطه ای میدانند که جمیع علوم اولین و آخرین از آن تفصیل یافته است در آثار غیر رمزی حضرت بهاء الله نیز به تکرار بیان گردیده است. در دهها لوح، حضرت ربّ اعلیٰ را عبارت از نقطه ای دانسته اند که تمامی علوم و نیز تمامی کتب از ایشان پدید آمده است. در لوحی فرمودند:

”حمد مقدّس از ذکر و بیان حضرت معبود و مالک غیب و شهودی را لایق و سزا
که از نقطه اولی کتب لاتحصی پدید آورد، و از کلمه علیا خلق اولین و آخرین
فرمود.“^{۹۴}

در لوح دیگری واضحاً مشخص فرموده اند که مراد از "نقطه ای" که جمیع علوم از او تفصیل یافته است و عالم از او خلق شده است همان نفسی بوده که در سال ۱۲۶۰ اظهار امر نموده است. در این لوح مفصلاً مقامات حضرت باب را نیز برای ما بیان فرموده اند: ”إِنَّ نَقْطَةَ الْاَوَّلِيَّةِ الَّتِي فُصِّلَتْ فِي السِّتِّينِ اِنَّهَا لَكَلِمَةُ اللهِ وَ بَرَهَانُهُ وَ اَمْرُ اللهِ وَ بَهَائُهُ وَ فِيهَا اتَّحَدَ الْحَبِيبُ وَ الْمَحْبُوبُ وَ اِنَّهَا لَكَلِمَةٌ مِنْهَا فُصِّلَتْ الْحُرُوفَاتُ بِقَوْلِهِ كُنْ فَيَكُونُ وَ

إِنَّهَا لَنَقْطَةُ الَّتِي مِنْهَا ظَهَرَتِ الحُرُوفَاتُ وَ الكَلِمَاتُ وَ بِهَا ظَهَرَ كُلُّ عِلْمٍ مَكْنُونٍ وَ بِهَا
أَلْفُ الكَافِ بِالنُّونِ وَ طَلَعَ كُلُّ أَمْرٍ مُبْرَمٍ مَحْتَوٍ وَ إِنَّهَا لَكِتَابُ اللَّهِ الَّذِي رُقِمَ فِيهِ عِلْمُ مَا
كَانَ إِنْ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ ...^{۹۵}

مضمون آنکه به راستی نقطه اولایی که در سال ۱۲۶۰ تفصیل یافت همانا کلمه الله بود و برهان او، و امرالله بود و بهای او. در وجود او حیب و محبوب به هم آمیختند، و او همانا کلمه ای است که به کلمه امر او حروفات تفصیل یافتند، و بدو جمیع علوم مکنون سر به ظهور گذاشتند. به او کاف به نون پیوست، و اگر توانید که دریابید همانا او کتابی است که علم اولین در آن مسطور گردیده است.

در مناجات دیگری حضرت خداوند را قسم داده اند به حق نقطه ای که به او جمیع کتب و زبر و الواح تفصیل یافته اند.^{۹۶} در خطبه ابتدای لوح اشراقات خدای را شکر میکنند به پاس آنکه نقطه را ظاهر نمود و از او علوم اولین و آخرین را ظاهر فرمود، و هم او را مبشر ظهور اعظم خویش قرار داد.^{۹۷} نیز در دعاء یدعوه محیی الأنام درود میفرستند بر نقطه ای که از او علوم مکنونه و اسرار مخزونه تفصیل یافته است، و به او عهد حضرت من یظهره الله از عالمیان گرفته شده است.^{۹۸}

برای فهم کُنه این مطلب که حضرت باب همانا نقطه اولایی هستند که تمام علوم از آن تفصیل یافته است، توضیحات دانشمند فقید ادیب طاهرزاده خالی از لطف نیست:

”این حقیقت که حضرت ربّ اعلیٰ مبدأ کل علومند از حقایق اساسی امر بهاست ... پیشرفت بشر در علوم و فنون تا زمان ظهور حضرت باب خیلی آهسته و محدود بوده است ولی با ظهور آن مظهر الهی عصر جدیدی در برابر نوع انسان مفتوح گشته که از لحاظ پیشرفت علم و دانش بی سابقه و نظیر مییابد. در یکی از احادیث اسلامی به صریح بیان نقل شده که ’العلم سبعة و عشرون حرفاً فجمیع ما جائت به الرّسل حرفان و لم يعرف النّاس حتّی الیوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا أخرج الخمسة و العشرین حرفاً‘. از ظهور حضرت باب تاکنون پیشرفت انسان در زمینه های تمدن مادی و معنوی غیر عادی بوده است.“^{۹۹}

چقدر شیرین است اگر بتوان تصوّر نمود آنجا که عارفان و عاشقان حضرت پروردگار در طول دورانها، در اندام حضرت دلدار از نقطه لب نکته‌ها میگفته اند، همه، نبوده باشد مگر جلوه ای از همان نقطه اولایی که اسرار هستی و علوم اولین و آخرین در او خلاصه گردیده بود.

یادداشت‌ها

- ۱- در خصوص تطبیق "اسم" بر انبیاء و مظاهر مقدسه در ادامه همین بخش خواهیم گفت، اما درباره "جبروت" باید به لوح کلّ الطّعام رجوع کرد که در آن جبروت را عبارت از "جَنَّةُ الْوَأَحْدِيَّةِ" و "أَرْضُ الصَّفْرَاءِ" فرموده اند (مائدة آسمانی، ج ۴، صص ۳۵۸-۳۵۷)، و البته واضح است که جَنَّةُ الْوَأَحْدِيَّةِ عبارت از مقام مظهریت است.
- ۲- انجیل مرقس، ۳۲/۱۳.
- ۳- مضمون بیان حضرت باب چنین است که فرمودند بگو او نبأی است که علم هیچ نفسی جز خداوند بر او احاطه نخواهد یافت، و لکن شما این نکته را امروز درک نتوانید نمود؛ (مائدة آسمانی، ج ۷، مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ص ۱۸۹) مضمون بیان حضرت مسیح نیز چند سطر پیش از این عیناً از انجیل نقل گردید.
- ۴- توفیعات مبارکه خطاب به احبای شرق، صص ۲۸۵-۲۸۷.
- ۵- مجلسی، محمدباقر: حقّ الیقین، انتشارات علمیة اسلامیة، ج ۱، ص ۱۳. و نیز ابن ابی الجمهور الاحسانی: عوالی اللّئالی، ج ۴، چاپ ۱۴۰۵ ه.ق. ص ۱۴۲.
- ۶- مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، ص ۹۴.
- ۷- مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۶۵، ص ۲۳۰. به نقل از یادداشت‌های جناب فاروق ایزدی نیا.
- ۸- مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۳۸.
- ۹- به نقل از فاضل یزدی: منهج الاحکام، لجنة ملّی نشر آثار امری، تکثیر جهت حفظ، ج ۱، ص ۳.
- ۱۰- برای تطبیق اسم بر مظاهر مقدسه الهیه، نیز بنگرید در لوح رضوان الاقرار که حضرت رسول را به عنوان "اسم من اسمائنا" یاد فرمودند: "... كما رأيتم في ملا الفرقان بحيث بنسبتهم الى اسم من اسمائنا لبسوا من عصب الخضر ثم كفروا به عن موجدتها ...". (آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۲ م، ص ۵۰۵).
- ۱۱- اشراق خاوری، عبدالحمید: رساله تسبیح و تهلیل، مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ص ۱۳۴.
- ۱۲- ن.ک. شهریاری، ژیل: تعبیری از حوریه در لوح مبارک حوریه، ص ۱۱۴.
- ۱۳- فاضل مازندرانی: اسرار الآثار خصوصی، ج ۳، ص ۱۳۶.
- ۱۴- الآيات الشيرازية (النصوص المقدسة لمؤسس الحركة البائبة)، دار المدی، ۲۰۰۹ م، ص ۱۲۶. مضمون بیان آنکه گویی میدیدم که بر "خط الاستواء" حرکت میکند.
- ۱۵- من مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۱، ص ۱۴۲.
- ۱۶- اشراق خاوری، عبدالحمید: مائدة آسمانی، ج ۹، م.م.ا، ۱۲۲ ب، ص ۶۶.

- ۱۷- مضمون بیان حضرت بهاءالله در نصرت الله محمدحسینی: حضرت باب، مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۵م، ص ۱۱۴. و نیز بیان حضرت ولی امرالله در عبدالحمید اشراق خاوری: مائده آسمانی، ج ۳، م.م.ا، ایران، ۱۲۹ب، صص ۴-۵.
- ۱۸- الآیات الشیرازیه، به همت قاسم محمد عباس، دار المدی، دمشق، ۲۰۰۹، ص ۵۹.
- ۱۹- کتاب اقدس، بند ۱۵۸.
- ۲۰- لثالی الحکمة، ج ۳، دارالنشر البهائیه فی البرازیل، ۱۹۹۱م، ص ۶۴.
- ۲۱- ن.ک. محمدحسینی، نصرت الله: حضرت باب، ص ۲۰۹.
- ۲۲- فاضل مازندرانی، اسدالله: اسرارالآثار خصوصی، ج ۱، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع، ص ۲۶۷.
- ۲۳- بیان فارسی، واحد ۴، باب ۱۱. به نقل از مقالات محمد افنان، ص ۷۲۵.
- ۲۴- از جمله ن.ک. به اشراق خاوری، عبدالحمید: مائده آسمانی، ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ب، ص ۱۶۰. بیانات عدیده ای در کتاب بدیع در این خصوص وارد گردیده است.
- ۲۵- مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء، مؤسسه ملی مطبوعات امری، صص ۴۷۶ و ۴۸۱.
- ۲۶- همان، ص ۲۶۰.
- ۲۷- مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۷، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع، ص ۶۳.
- ۲۸- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، ص ۲۶۱.
- ۲۹- اشراق خاوری، عبدالحمید: مائده آسمانی، ج ۲، ص ۹۹.
- ۳۰- اشراق خاوری، عبدالحمید: رساله تسبیح و تهلیل، صص ۱۳۵-۱۳۶.
- ۳۱- لثالی الحکمة، ج ۳، دارالنشر البهائیه فی البرازیل، ۱۹۹۱م، ص ۷۵.
- ۳۲- همان منبع، صص ۷۶-۷۷. نیز با اندکی تفاوت در عبدالحمید اشراق خاوری: محاضرات، ج ۲، ص ۱۰۹۵.
- ۳۳- صادق گوهرین: شرح اصطلاحات تصوف، ج ۴، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۸ش، ص ۱۶۸.
- ۳۴- اشراق خاوری، عبدالحمید: رساله تسبیح و تهلیل، ص ۱۳۵.
- ۳۵- آیات الهی، ج ۱، صص ۳۶-۳۸.
- ۳۶- اشراقات و چند لوح دیگر، چاپ بمبئی، ص ۱۳۸.
- ۳۷- فاضل مازندرانی: امر و خلق، ج ۳، لانگنهاین آلمان، ۱۹۸۴م، ص ۴۷۱.
- ۳۸- فاضل مازندرانی: امر و خلق، ج ۳، صص ۱۲۳-۱۲۴.
- ۳۹- مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، ص ۱۳.

- ۴۰- سید جعفر سجّادی: فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، انتشارات زبان و فرهنگ ایران، ۱۳۷۰ شمسی، ص ۳۲۵.
- ۴۱- مائده آسمانی، ج ۴، ص ۵۰. بیان مبارك بسیار مفصلتر از این چند کلمه ای است که در بالا گفته شد.
- ۴۲- به طور مختصر، و برای رفع ابهام بیان میشود که از نظر لفظی «الف لینیّه» همان الف است در حالتی که هیچ صدایی ندارد، مثل الفی که بین باء و سین در عبارت «باسم الله» هست، اما در عنوان سوره‌های قرآنی این الف حذف گردیده و به شکل «بسم الله» نگاشته شده و لذا 'الف غیبیه' میشود. و مراد از 'الف متحرکه' همانا الفی است که حرکت پذیرفته و تلفظ میشود. ظاهر بیان مبارك آنست که نقطه حقیقت برای آنکه خویش را در مظاهر مقدسه ظاهر فرماید، ابتدا به صورت "الف لینیّه" بروز میکند و آنگاه به صورت الف متحرکه ظاهر میگردد که عبارت از تحقق ظهورات الهی در عالم باشد. در این دور، این الف متحرکه، عبارت از همان ظهوری است که از آن با عنوان "الف قائمه" یاد فرموده اند.
- ۴۳- رستگار، نصرالله: تاریخ حضرت صدر الصدور، لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۰۴ بدیع، ص ۱۰۷.
- ۴۴- بیان فارسی، واحد سوم، باب ۱۵.
- ۴۵- لئالی الحکمة، ج ۱، دار النشر برزیل، ۱۴۳۱ ب، ص ۱۲.
- ۴۶- فریدالدین رادمهر: مقاله "نالۀ نی، نائی جان"، در مجموعه "ئه مقاله" صص ۱۱۹-۱۵۱، نسخه تاییپی.
- ۴۷- مفاوضات، ص ۳۴.
- ۴۸- آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۳۱۹.
- ۴۹- همان، ص ۳۲۰.
- ۵۰- پیشتر در همین مقاله بیانات مبارکه در این خصوص را نقل نمودیم.
- ۵۱- تاریخ نبیل زرنندی (مطالع الانوار)، ص ۲۸۱.
- ۵۲- "ملاً عبدالخالق از مشایخ شیخیّه بود، در اوّل امر که نقطه اولی روح ماسواه فداه در قمیص باییت ظاهر، اقبال نمود و عریضه معروض داشت از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاهر کمال عنایت نسبت به او مشهود. تا آن که لوحی مخصوص او ارسال فرمودند، در او این کلمه علیا نازل قوله تعالی اِنْتِی اَنَا الْقَائِمُ الْحَقُّ الَّذِی اَنْتُمْ بظهوره توعدون. بعد از قرائت صیحه زد و به اعراض تام قیام نمود و جمعی در ارض طاء به سبب او اعراض نمودند." (بیان حضرت بهاءالله، به نقل از اشراق خاوری، عبدالحمید: قاموس ایقان، ج ۲، مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع، ص ۱۰۰۲. نیز ن.ک. به

- بیانی مشابه در: مائده آسمانی، ج ۲، ص ۲۴۵. نام هر دوی اینها یعنی ملا عبدالخالق یزدی، و ملا علی برغانی در کتاب ایقان نیز وارد گردیده است.
- ۵۳- ن.ک. محمد حسینی، نصرت الله: حضرت باب، صص ۳۸۶-۳۸۷.
- ۵۴- فاضل مازندرانی، اسدالله: ظهور الحق، ج ۳، طهران، ۱۹۴۴م، صص ۳۱-۳۳.
- ۵۵- حضرت بهاءالله: کتاب اقدس، بند ۵.
- ۵۶- آیات الهی، ج ۱، ص ۱۸۹.
- ۵۷- رستگار، نصرالله: تاریخ حضرت صدر الصدور، ص ۱۰۷. با سپاس فراوان از جناب فاروق یزدی نیا که این بیان مبارک را به نظر بنده رسانیدند.
- ۵۸- آیات الهی، جلد دوم، صص ۶۸-۷۰. و نیز لنالی الحکمة، ج ۲، دارالنشر البهائیه فی البرازیل، ۱۹۹۰م، صص ۵۹-۶۱.
- ۵۹- اشراق خاوری، عبدالحمید: مائده آسمانی، ج ۸، مؤسسه ملى مطبوعات امری، ۱۲۹ اب، ص ۱۴۶.
- ۶۰- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، مؤسسه ملى مطبوعات امری، ۱۹۷۸م، ص ۸۵.
- ۶۱- شمه ای از بیانات حضرت باب در این خصوص در اسرارالآثار خصوصی ذیل ماده 'باب' نقل گردیده است: ن.ک. فاضل مازندرانی، اسدالله: اسرارالآثار خصوصی، ج ۲، مؤسسه ملى مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع، صص ۶-۱۴.
- ۶۲- رساله ایام تسعه، ص ۹۲.
- ۶۳- الآیات الشیرازیه، به همت قاسم محمد عباس، دار المدی، دمشق، ۲۰۰۹، ص ۱۲۷.
- ۶۴- همان، ص ۱۲۶.
- ۶۵- اشراق خاوری، عبدالحمید: مائده آسمانی، ج؟، ص ۱۷۳. به نقل از مقاله جناب محمد افنان زیر عنوان "مراحل تدریجی دعوت حضرت باب" در سفینه عرفان، دفتر پانزدهم، ص ۴.
- ۶۶- "اتى انا قد أظهرت نفسى فى الأبواب فى أربع سنين." (پنج شأن، چاپ ازلیه، ص ۲۵۶؛ به نقل از مجموعه مقالات دکتر محمد افنان، ص ۴۲۹).
- ۶۷- ایقان مبارک، بند ۲۸۲.
- ۶۸- بیان فارسی، واحد ۱، باب ۱۵.
- ۶۹- مفاوضات، ص ۵۲.
- ۷۰- چندین مقاله بر این اساس در وبسایتهای مختلف منتشر گردیده است.
- ۷۱- سوره بقره، آیه ۲۸۵.

- ۷۲- همین آیه را حضرت باب در قیوم الأسماء در حقّ خویش به کار برده اند: "آمن الذّکر بما أنزل إلیه من ربّه..." (الآیات الشّیرازیة، به همت قاسم محمد عباس، دار المدی، دمشق، ۲۰۰۹، ص ۵۹).
- ۷۳- بیان فارسی، واحد ۱، باب ۲.
- ۷۴- تلویح نگارنده به نوشتجات بابیان اولیه در خصوص مقام بابیت جناب ملاحسین، و همچنین تطبیق قائم جیلانی بر جناب قدّوس است که بیان آن تفصیلی می‌طلبد.
- ۷۵- آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، موسسه معارف بهائی، ۲۰۰۲ م، صص ۱۲۱-۱۲۲.
- ۷۶- من مکاتیب حضرة عبدالبهاء ش ۱، ص ۲۰.
- ۷۷- لوح شیخ نجفی، ص ۳۲.
- ۷۸- "... نار سینا و آتش موسی در سدره ابهی شعله نورانی روشن کرد. با وجود این فیض شامل و طلوع بدر کامل نابینایان محروم شدند و محتجبان مهجوران بیخردان ممنوع شدند..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۴۱). نیز بنگرید در بیانات حضرت ابهی در خصوص حکیم سبزواری که در یک بیت از اشعار خود ادعا نمود اگر گوش موسایی باشد البتّه ندای انی انالله همین امروز هم از همه شجرها پخش میشود: "موسئی نیست که ندای انا الحقّ شنود، ورنه این زمزمه در هر شجری نیست که نیست." حضرت بهاءالله در لوحی طعنی بر این کلام او زده اند: "در حکیم سبزواری مشاهده کن. در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد میشود که موسایی موجود نه و الا زمزمه انی انالله در هر شجری موجود ... این مقام قول، و لکن مقام عمل مشاهده میشود ندای سدره الهیه را که بر اعلیٰ البقعه مابین بریه تصریحاً من غیر تأویل مرتفع است و به اعلیٰ النداء کلّ را ندا میفرماید، ابدأ اصغا ننموده، چه اگر اصغا شده بود به ذکرش قیام مینمود ..."
- (مجموعه اقتدارات، ص ۱۱۱)
- ۷۹- مجموعه الواح مبارکه خطاب به عندلیب، صص ۸۸-۸۹.
- ۸۰- مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۸، ص ۹۵. نیز این بیان: "شعله نورانیّه نار موقده الهی در قطب آفاق بلند است، و شمع روشن هدی شاهد انجمن. اگر از حرارت این شعله الهیه نیفروریم به چه آتش جانسوزی افروخته گردیم؟ اگر از این صهبای خمخانه الهی سرمست نگردیم از چه باده پر نشئه ای قدح به دست گیریم؟" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۱۸۵)
- ۸۱- من مکاتیب حضرة عبدالبهاء، شماره ۱، ص ۹۸.
- ۸۲- حضرت عبدالبهاء در لوح بسیار پُر اهمیّت پیرامون مسأله وحدت وجود، پس از تفصیل مطلب نزد حضرات عرفا که قائل به انحلال ذات الوهیت به صورت کائنات شدند فرمودند: "حضرت اعلیٰ روحی له الفداء میفرماید که مصداق این بیت 'البحرُ بحرٌ علی ما

كان في القَدَم، انّ الحوادث أمواج و أشباح در مشیّت اولیّه تمام است نه در ذات حقّ. (من مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۱، ص ۲۷۶؛ و نیز مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۳۵۶). در مطلبی که نگارنده در خصوص "وحدت وجود" نگاشته است و احیاناً در همان رساله مربوط به نقش نگین منتشر خواهد شد، بیان شده است که آن مشیّت که منحلّ به صور نامتناهی است طبق بیانات حضرت باب، جنبه سُفلی مشیّت است، و نه جنبه اعلیّ مشیّت.

۸۳- نگارنده در نگاشتن این سطر نیم‌نگاهی داشته است به متون مقدّسه آیین صابئین مندائی، و خصوصاً بخشی از گزاربای یسار. در متون این آیین بیان گردیده است که ابتدا همه آبهای این عالم تیره و کدر و راکد بوده اند، تا اینکه آبی نورانی که در عالم نور جاری بود (در این متون از این آب به عنوان یَرَدنا یاد شده است) را به برخی از این آبها اضافه نمودند و آبهای جاری از همین پدید آمد، و حیات بر زمین آغاز گردید.

۸۴- مجموعه الواح مبارکه خطاب به عندلیب، ص ۱۵۷.

۸۵- دریای دانش، صص ۱۰۶-۱۰۷.

۸۶- لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۱۵۷. در توضیح این مطلب در الواح اکسیر مطالبی بیان فرموده اند. بنگرید در مائده آسمانی، ج ۱، ص ۲۴ به بعد.

۸۷- توضیح مختصر این مطلب بسیار گنگ و نامفهوم خواهد بود، اما در حد چند کلمه بیانش آنست که کانت در فلسفه خویش سعی کرد نشان دهد که خدا را نمیتوان با عقل نظری ثابت نمود؛ ولی هر قدر هم راهی برای اثبات خدا نباشد يك چیز حتمی است و آن اینکه "هستی"، وجود دارد. حضرت عبدالبهاء در بیان لوح وحدت الوجود مشیّت اولیّه را عبارت از خود همین "هستی" دانستند. یعنی هستی و وجود، نیست مگر مشیّت اولیه که به مظاهر گونه‌گون خود را نمایانده است. همچنین در لوح حکمت، عالم وجود را هم عبارت از عین مشیّت دانستند، و هم به اعتباری غیر آن؛ در واقع مشیّت را باید عبارت از همان نوری دانست که در قرآن میفرماید "الله نور السّموات و الارض"، یعنی هستی، نیست مگر صورتی خفیف یا شدید از همان نور. این همه که گفتیم راجع به مشیّت اولیه میشود، آن هم رتبه ای از آن که به 'مشیّت امکانیه' موصوف میشود، و نه رتبه عالی آن؛ در اینجا سخنی از "حق" به میان نمیاید، و نام او و ذات او و وصف او بکل لایدرک، و لایوصف باقی میماند. این نکته بسیار بلند است که خود هستی، که از آن تعبیر به ماء شده است، خویشتن را به صورت ناری که عبارت از ظهور کلی الهی باشد در عالم ظاهر نموده است.

- ۸۸- توضیحات مربوط به داستان، و نیز بیان حضرت عبدالبهاء از مقاله خانم مهرنوش فیروزمندی ذیل عنوان ”جعد محبوب سرچشمه عیون حیوان در لوح هو منفخ الروح“ منتشر شده در سفینه عرفان، دفتر ۱۷، نقل گردید.
- ۸۹- امر و خلق، ج ۲، موسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان، ۱۹۸۵، ص ۲۰۴.
- ۹۰- همان، صص ۲۰۳-۲۰۴.
- ۹۱- همان، ص ۲۰۵.
- ۹۲- اشراق خاوری، عبدالحمید: رساله ایام تسعه، م.م.ا.، ص ۹۳.
- ۹۳- واژه غلام الخلد برای نگارنده در فارسی قابل ترجمه نبود. ”غلام“ در لغت عرب به معنی پسر یا جوان زیبارو آمده است، و ”خلد“ نیز اشاره به جاودانگی اوست. ترکیب این دو میشود جوان زیباروی فناپذیر یا جاودانی.
- ۹۴- دریای دانش، ص ۱۱.
- ۹۵- لئالی الحکمة، ج ۳، صص ۶۳-۶۴.
- ۹۶- ”أسئلك بالنقطة التي بها فصلت الكتب و الزبر و الالواح و ظهرت منها صحائف مجدك و اسرارك“ (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۳۳)
- ۹۷- ”الحمد لله الذي اظهر النقطة و فصل منها علم ماكان و مايكون و جعلها منادية باسمه و مبشرة بظهوره الأعظم...“ (مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ص ۵۸)
- ۹۸- ”صل اللهم يا الهی على النقطة التي منها فصلت علومك المكنونة و اسرارك المخزونة و به اخذت عهد مطلع ذاتك و مظهر غيب احديتك“ (ادعیه حضرت محبوب، ص ۳۷)
- ۹۹- ادیب طاهرزاده: نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ترجمه باهر فرقانی، موسسه معارف بهائی، ۱۹۹۸م، صص ۲۳۱-۲۳۴.